

سرمقاله

وقتی دزد ها،

دزدی های هم را رو می کنند!

... در دعوای گرگ ها همانقدر که انکار وجود این اختلافات برخوردی نادرست می باشد تقویت یک جناح علیه جناح دیگر هم خطاست. تجربه نشان داده است که همواره باید در حالیکه در جهت نابودی رژیم ضد خلقی حاکم با هر جناح و دسته اش گام برداشت در عین حال از هر فضائی هم که دعوای گرگ ها ایجاد می کند در راستای نابودی نظم اقتصادی- اجتماعی ظالمانه حاکم سود جست. امروز، در ارتباط با دعوای احمدی نژاد با صادق لاریجانی در حالی که این دزد های حاکم به هم دندان نشان می دهند و گوشه های کوچکی از چپاولگری های یکدیگر را رو می کنند باید بر اساس رهنمود فوق الذکر با آن تضاد و اختلافها برخورد نمود. واقعیت این است که این دندان نشان دادن هیچ هویت مردمی، متمدنی نه برای لاریجانی ها ایجاد می کند و نه برای دارو دسته احمدی نژاد...

صفحه ۲



جاودان یاد خاطره شهیدان سرخ جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲:

شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا که هنگام تظاهرات علیه سفر نیکسون به ایران

خونشان توسط ارتش ضد خلقی شاه بر زمین ریخته شد!

در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر. پیش به سوی اکتبری دیگر! (۲)

(گفتاری از رفیق اشرف دهقانی در گرامیداشت صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر)

... در مقاله "درباره قدرت دوگانه"، لنین توضیح داده بود که مسأله‌ی اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است؛ و یک نیروی سیاسی در درجه اول باید به این موضوع پاسخ دهد که از نظر او قدرت حاکمه دارای چه ماهیتی است و در رابطه با آن چه سیاستی باید اتخاذ بشود. از نظر لنین تنها در این صورت می‌شود از شرکت آگاهانه در انقلاب صحبت کرد. نکته‌ی دیگر این است که مبارزه برای سرنگونی یک حکومت غیرپروлетری و کوشش در به قدرت رساندن پرولتاریا، یک وظیفه‌ی تخطی‌ناپذیر کمونیست‌هاست. در نتیجه آن‌ها باید در تئوری و عمل نشان دهند که در هر مقطعی با اتخاذ چه سیاست و تاکتیک‌هایی این وظیفه را انجام می‌دهند...

صفحه ۷

یورش بورژوازی علیه انقلاب اکتبر

واقعیت این است که تحریف تاریخ انقلاب اکتبر مختص به صدمین سالگرد این انقلاب نبوده و همیشه جریان داشته است. به عنوان مثال می‌توان به ماجرایی گزارش‌های مستند "والتر دورانتی" در نیویورک تایمز اشاره کرد. روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۳۱ یکی از خبرنگارهای خود به نام "والتر دورانتی" را برای تهیه گزارش از جامعه پس از انقلاب به شوروی فرستاد. والتر طی سفرهایش به تحقیقات میدانی و تحلیل جامعه شوروی پرداخت و ۱۳ گزارش جامع تهیه کرد که به خاطر آنها جایزه پولیتزر در سال ۱۹۳۲ را از آن خود کرد. اما با توجه به اینکه تأثیرهای مثبت انقلاب اکتبر بر افکار عمومی دنیای غرب منجر به تشدید وحشت بورژوازی شد، بعداً نیویورک تایمز اعلام کرد که گزارش‌های "دورانتی" بی اساس بوده و جایزه‌ای که به او داده شده هم اعتباری ندارد. صفحه ۱۱

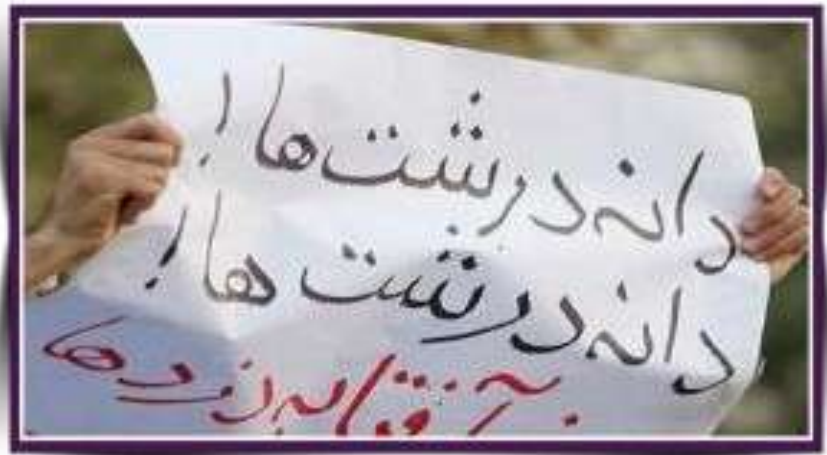
به یاد طاهر آقا!

با آقای طاهر احمدزاده اولین بار در زندان عادل آباد شیراز آشنا شدم. پیش تر و در اتاق شماره پنج زندان اوین که با رفیق مجید، یکی از فرزندان قهرمان وی همبند بودم، او از مبارز بودن پدرش و از مواضع ضد امپریالیستی اش برایم گفته بود و می‌دانستم که ساواک، وی را به خاطر رفقا مسعود و مجید از بنیانگذاران و رهبران چریکهای فدائی خلق دستگیر و مورد شکنجه قرار داده بود. رفیق مجید دانشجوی دانشگاه صنعتی بود که به منابه یک کمونیست انقلابی در کنار برادرش رفیق مسعود احمدزاده به ضرورت مبارزه مسلحانه به منابه تنها راه رهایی مردم ایران از قید سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه پی برده و در این جهت فعالیت می‌کرد. رفقا او را به یاد یکی از انقلابیون آمریکای لاتین، "فریرا" خطاب می‌کردند. صفحه ۸

در صفحات دیگر

- مبارز آزادیخواه، طاهر احمدزاده درگذشت ۳
- شکسپیر: در دفاع از پناهجویان ۱۵
- پیام رفیق مادر به مناسبت درگذشت طاهر احمدزاده ۱۷
- برگ‌های تاریخ! ۱۸
- دو گزارش ۱۴ و ۱۶
- کمک‌های مالی ۲۰

وقتی دزد ها، دزدی های هم را رو می کنند!



واقعیت این است که در حکومت دزدان که هر کس تا دستش به گوشه ای از قدرت می رسد فوراً دوستان و اقوام خود را سر کار آورده و شرایط دزدی های میلیاردی را مهیا می کند افشاگری های کنترل شده دو طرف از همدیگر تنها با پوزخند مردمی مواجه شد که ۳۹ سال است شاهد چپاولگری دزدان حاکم بوده و به عینه شاهد اند که ویلاهای آنچنانی آنها و ماشین های آخرین سیستم "آقازاده" هاشان چگونه با چپاول اموال مردم تحت ستم فراهم شده است. مردم کوچه و بازار همواره صدها نمونه از دزدی های سردمداران جمهوری اسلامی را با فاکت های زنده با یکدیگر در میان می گذارند و از وجود ویلا های آنچنانی مسئولین دولتی برای نمونه در لواسان کاملاً مطلع می باشند.

اساساً اگر به گفته ها و چگونگی افشاگری های این دو دسته دزد و فاسد در رژیم جمهوری اسلامی توجه کنیم خواهیم دید که هر دو طرف با توجه به اینکه دستشان کاملاً برای همدیگر رو است با دقت مواظب هستند که همه چیز هائی که از هم می دانند را طرح نکنند. این ملاحظه کاری ها از آن روست که درآمد بیسابقه دولت از نفت در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد بودن شک تنها به جیب دارو دسته احمدی نژاد نرفته و شخص خامنه ای و بیت رهبری و برخی دیگر از دست اندرکاران در این رژیم دزد و فاسد هم از این خوان نعمت سود برده اند. تنها نگاهی به پرونده بابک زنجانی و دزدی ها و ریخت و پاشهای این مهره سوخته جمهوری اسلامی نشان می دهد که در زمان احمدی نژاد چه حد از تالانگری در دولت نهم و دهم تحت حمایت خامنه ای صورت گرفته است.

واقعیت این است که در حکومت دزدان که هر کس تا دستش به گوشه ای از قدرت می رسد فوراً دوستان و اقوام خود را سر کار آورده و شرایط دزدی های میلیاردی را مهیا می کند افشاگری های کنترل شده دو طرف از همدیگر تنها با پوزخند مردمی مواجه شد که ۳۹ سال است شاهد چپاولگری دزدان حاکم بوده و به عینه شاهد اند که ویلاهای آنچنانی آنها و ماشین های آخرین سیستم "آقازاده" هاشان چگونه با چپاول اموال مردم تحت ستم فراهم شده است. مردم کوچه و بازار همواره صدها نمونه از دزدی های سردمداران جمهوری اسلامی را با فاکت های زنده با یکدیگر در میان می گذارند و از وجود ویلا های آنچنانی مسئولین دولتی برای نمونه در لواسان کاملاً مطلع می باشند. به طور کلی اگر به ادعا های دو طرف که ضمن شاخ و شانه کشیدن برای هم نهایت تلاش را به خرج می دهند که دست هم را زیاد رو نکنند، توجه شود فوراً آشکار می شود که به واقع بیشتر این

صادق لاریجانی برای دولت انگلستان (که از مدتی پیش در رسانه های جمعی وسیعاً طرح گشته بود) ، بسنده نکرده بلکه حتی اقدام به بست نشینی در شاه عبدالعظیم نمودند تا در مقابل رقیب دزد و فاسد، خود را پاک و بیگناه جلوه دهند. مردم ایران به خوبی بر این امر که برادران لاریجانی همگی دزد و غارتگر اموال مردم می باشند کاملاً آگاهند و می دانند که جدا از زمین های ورامین، تنها از ۶۳ حسابی که به اسم صادق لاریجانی - رئیس قوه قضائیه- ثبت شده همواره میلیونها تومان بهره این حسابها بدون نظارت دولتی به جیب وی واریز می شود. اما دارو دسته احمدی نژاد در شرایطی خود را بیگناه معرفی می کنند که اتفاقاً یکی از دزد ترین و چپاولگرترین دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی بوده اند. در ۸ سالی که احمدی نژاد رئیس جمهور رژیم دزد و فاسد جمهوری اسلامی بود و خامنه ای علناً از وی پشتیبانی می کرد به دلیل بالا رفتن قیمت نفت چیزی حدود ۷۰۰-۸۰۰ میلیارد دلار تنها از فروش نفت به دست دولت رسید که احمدی نژاد و دارو دسته اش ضمن تحویل سهم خامنه ای همه را به جیب زدند به طوری که وقتی وی جای خود را به روحانی میداد عملاً چیزی از آن مبلغ کلان باقی نمانده بود.

حال نکته جالب توجه این است که با این که لاریجانی و وابستگان به او همه می دانند که در دوران دولتهای نهم و دهم که احمدی نژاد بر سر کار بود چنان حجم بالائی از منابع مالی که در بالا قید شد به اصطلاح "دود شده" و به حساب های بانکی احمدی نژاد و مؤیدنیش سراربر گشته اما امروز در برخورد به او تنها به این امر گیر داده اند که وی در جریان بارانه نقدی چیزی حدود ۷۰۰۰ میلیون تومان را به جیب زده است- که البته احمدی نژاد هم با قیافه حق به جانب پاسخ می دهد که: "من این پول را بین مردم پخش کرده ام!"

مدتی است که احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی که هشت سال در این مقام بود کارزار علنی ای را علیه صادق لاریجانی که در راس قوه قضائیه جمهوری اسلامی قرار دارد سازمان داده و با پخش سخنانی علیه او همراه با فیلم هائی از خود و تعدادی از دارو دسته اش جلوه جدیدی از دعاوی های درونی جمهوری اسلامی را در مقابل چشم همگان قرار داده است. در مقابل صادق لاریجانی نیز از برخی از دزدیهای احمدی نژاد پرده برداشت. برخوردهای این دو مهره خدمت گزار رژیم به این سؤال که چرا گرگهای حاکم به جان هم افتاده و پته هم را رو می کنند دامن زده است.

در حقیقت احمدی نژاد زمانی کارزار خود علیه دستگاه قضائی به ریاست صادق لاریجانی را علنی کرد که این دستگاه با طرح یکسری دزدی ها و بچاپ بچاپ های دارو دسته احمدی نژاد افرادی مثل مشائی و بقائی و ... تلاش کرد آنها را به اتهام حیف و میل بیت المال دادگاهی کرده و به زندان ببندارد. مسلم است که موفقیت دستگاه قضائی در دستگیری احمدی نژاد و روانه کردن او به زندان امر گرانی برای احمدی نژاد بود. اما وی زرنکتر از صادق لاریجانی در آمد به این نحو که در پاسخ به فشارها و تلاشهای قوه قضائیه با جمع کردن تعدادی از کسانی که در دزدیهای وی شریکند ، اقدام به افشاگری علیه رئیس قوه قضائیه و بیان برخی از دزدی ها و زمین خواری های صادق لاریجانی و برادرانش نمود و با تصویر برداری از چنین اقدامی به پخش فیلم های مربوطه در فضا های مجازی اقدام نمود. احمدی نژاد با توسل به چنین تاکتیکی در حقیقت تلاش قوه قضائیه در اقدام به اصطلاح قانونی علیه احمدی نژاد را به یک امر سیاسی و دعوا بین جناح هائی از حکومت تبدیل نمود. در تلاش برای این منظور، احمدی نژاد و دارو دسته اش به افشای صرف لاریجانی و از جمله برجسته کردن موضوع جاسوسی دختر

سربداران ناامید در تضاد بین بنی صدر با دیگر دست اندر کاران رژیم حاکم جانب بنی صدر را گرفت. این قبیل نیروها اساس کار خود را بر بند بازی میان دو جناح در درون حاکمیت قرار داده و درک نمی کردند که اولاً این اختلافات به هیچ وجه از آن اهمیتی که آنها پرایشان قائلند برخوردار نبود، و مهمتر از آن اساساً شیوه برخورد با تضاد های درونی طبقه حاکمه و هیئت حاکمه بند بازی فیمابین آنها نبوده و نمی باشد.

در دعوای گرگ ها همانقدر که انکار وجود این اختلافات برخوردی نادرست می باشد تقویت یک جناح علیه جناح دیگر هم خطاست. تجربه نشان داده است که همواره باید در حالیکه در جهت نابودی رژیم ضد خلقی حاکم با هر جناح و دسته اش گام بر داشت در عین حال از هر فضائی هم که دعوای گرگ ها ایجاد می کند درست در همین راستا و همچنین در راستای نابودی نظم اقتصادی- اجتماعی ظالمانه حاکم سود جست.

امروز، در ارتباط با دعوای احمدی نژاد با صادق لاریجانی در حالی که این دزد های حاکم به هم دندان نشان می دهند و گوشه های کوچکی از چپاولگری های یکدیگر را رو می کنند باید بر اساس رهنمود فوق الذکر با آن تضاد و اختلافها برخورد نمود. واقعیت این است که این دندان نشان دادنهای هیچ هویت مردمی، مرفقی نه برای لاریجانی ها ایجاد می کند و نه برای دارو دسته احمدی نژاد. دعوای آنها دعوای دزدانهائی است که سر مال دزدی به جان هم افتاده اند، مالی که از جیب مردم ما دزدیده شده است و باید با تلاش جهت سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی به صاحبان اصلی اش که جز کارگران و توده های رنجیده ایران نیست بازگردانده شود.

در دعوای گرگ ها همانقدر که انکار وجود این اختلافات برخوردی نادرست می باشد تقویت یک جناح علیه جناح دیگر هم خطاست. تجربه نشان داده است که همواره باید در حالیکه در جهت نابودی رژیم ضد خلقی حاکم با هر جناح و دسته اش گام بر داشت در عین حال از هر فضائی هم که دعوای گرگ ها ایجاد می کند در راستای نابودی نظم اقتصادی- اجتماعی ظالمانه حاکم سود جست. امروز، در ارتباط با دعوای احمدی نژاد با صادق لاریجانی در حالیکه این دزد های حاکم به هم دندان نشان می دهند و گوشه کوچکی از چپاولگری های یکدیگر را رو می کنند باید بر اساس رهنمود فوق الذکر با آن اختلافها برخورد نمود. این دندان نشان دادنهای هیچ هویت مردمی، مرفقی نه برای لاریجانی ها ایجاد می کند و نه برای دارو دسته احمدی نژاد.

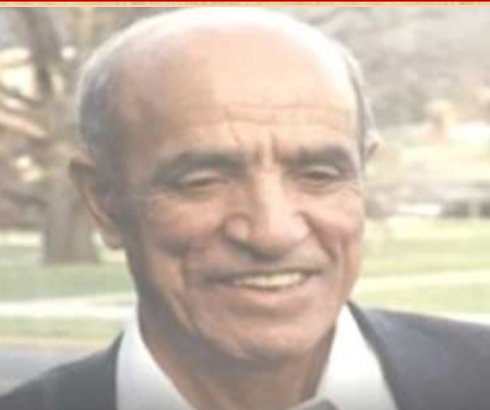
جمهوری اسلامی با بنی صدر و بعدها خط امامی ها با حجتیه ای ها و در دهه ۷۰ اصلاح طلبان با اصول گرایان و یا در دوران احمدی نژاد طرفداران وی با طرفداران میر حسین موسوی و کرویایی از نمونه های اختلافات درون حکومت بوده اند. در این میان کسی فراموش نکرده است که در ایواریسیون جمهوری اسلامی همواره نیرو ها و سازمانهایی بودند که یکی از جناح های حکومتی را بر دیگری ترجیح داده و از وی دفاع می کردند، مثلاً سازمان اقلیت پس از انشعاب از اکثریت به دلیل آن که معتقد بود در بین دسته بندی های درونی جمهوری اسلامی حزب جمهوری اسلامی دست بالا را دارد و به همین دلیل باید این حزب را آماج حملات قرار داد به جای شعار مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی تنها به شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی بسنده می کرد. حزبی که بعد ها به فرمان خود خمینی فعالیتش متوقف شد. و یا جریان اتحادیه کمونیستها که بعداً خود را

موارد در گذشته هم طرح و باعث رسوائی سردمداران جمهوری اسلامی شده بود. بنابراین به اصطلاح افشاگری های دو طرف دعوا یعنی مزدوران نامبرده (احمدی نژاد و لاریجانی) نکته و عنصر تازه ای برای آنها در بر نداشت. اما طرح همان حد از واقعیت دزدیها از زبان خود این به اصطلاح مسئولین دولتی نشان داد که این باور توده ها که همه سردمداران جمهوری اسلامی دزد و فاسد و دروغگو می باشند، اعتقادی درست و کاملاً منطبق بر واقعیت است.

نکته دیگری که در این میان توجه را به خود جلب می کند این واقعیت است که با اینکه در گذشته وقتی اختلافات جناح های درونی جمهوری اسلامی بالا می گرفت سازشکاران و اپورتونیستها به دفاع از یک جناح در مقابل جناح دیگر بر می خاستند، اما این بار در جریان دعوا بین احمدی نژاد و لاریجانی شاهد چنین امری نبودیم به طوری که در این دعوا کمتر کسی حاضر شده به دفاع از احمدی نژاد و یا صادق لاریجانی بر خیزد و این پشتیبانی را با تز بد از بدتر بهتر است توجیه نماید. همواره در طول حیات جمهوری اسلامی شاهد بودیم که چگونه جریانات سیاسی سازشکار و حتی آنهایی که ادعای کمونیست بودن نیز داشتند استفاده از تضادهای درونی حکومتیان را اینگونه برای خود تفسیر می کردند که گویا باید از یکی در مقابل دیگری به دفاع برخاست. اما این بار گویا شدت رسوائی دو طرف دعوا آنقدر بالاست که کسی جرأت نکرده از یکی در مقابل دیگری دفاع کند. از بدو روی کار آمدن جمهوری اسلامی، مردم ما شاهد اختلافاتی جدی در میان دست اندرکاران این رژیم بوده است: دعوای بازرگان با بهشتی، حزب

مبارز آزادیخواه، طاهر احمدزاده، درگذشت!

با کمال تأسف مطلع شدیم که امروز (پنجشنبه ۹ آذر ۱۳۹۶ - ۳۰ نوامبر ۲۰۱۷) آقای طاهر احمد زاده در سن ۹۶ سالگی در شهر مشهد چشم از جهان فرو بست. طاهر احمدزاده مبارزی ضد امپریالیست و از طرفداران دکتر مصدق و یکی از فعالان نهضت ملی شدن نفت در ایران بود. او همچنین به عنوان زندانی سیاسی دو رژیم مستبد شاه و جمهوری اسلامی و پدر دو تن از رهبران چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود و مجید احمدزاده شناخته می شود. در سال پنجاه ساواک شاه او را نیز به دنبال دستگیری فرزندانش، دستگیر کرده و تحت شکنجه قرار دادند. با توجه به مواضع ضد امپریالیستی طاهر احمدزاده، پس از اعدام دو فرزند چریک فدائی وی، رفقا مسعود و مجید در ۱۱ اسفند ۱۳۵۰، رژیم شاه با وقاحت تمام او را به ده سال زندان محکوم نمود در جریان انقلاب مردم ما در سالهای ۵۶-۵۷ او نیز در زمانی که درب های زندانهای



شاه با قدرت توده ها گشوده شد از زندان آزاد گردید. طاهر احمدزاده در شرایط هرج و مرج پس از قیام بهمن به خیال اینکه دولتی ملی به جای رژیم شاه نشسته است، پذیرفت که به عنوان استاندار مشهد در آن شهر به انجام وظایفی در خدمت به مردم بپردازد. اما خیلی زود برخورد های سرگوبگرانه دارو دسته خمینی امکان فعالیت را از وی سلب نمود و وی از استانداری خراسان کناره رفت. به دنبال یورش سراسری و سیستماتیک نیرو های سرگوبگر جمهوری اسلامی به مردم و سازمانهای سیاسی پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ دژخیمان جمهوری اسلامی وی را نیز که در آن زمان حدود ۶۰ سال سن داشت دستگیر کردند. دژخیمان خمینی وی را در آن سن و سال، حتی دهها بار شدید تر از زمان شاه شکنجه کردند و پس از مدتی جان و روح شدیداً آسیب دیده او را به بیرون از زندان فرستادند. در همین زمان بود که قداره بندان خمینی یکی دیگر از فرزندانش (مجتبی) را دستگیر و اعدام نمودند. چریکهای فدائی خلق ضمن گرامیداشت خاطره مبارز گرامی، طاهر احمدزاده، درگذشت او را به خانواده، یاران و بازماندگانش تسلیت می گویند.

چریکهای فدائی خلق ایران

۹ آذر ۱۳۹۶

در صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر، پیش به سوی اکتبری دیگر! (۲)



گفتاری از رفیق اشرف دهقانی در گرامیداشت

صدمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر

توضیح پیام فدایی: آنچه در زیر می بینید متن نوشتاری کامل فایل صوتی گفتار رفیق اشرف دهقانی در باره انقلاب کبیر اکتبر می باشد که اخیراً در سطح جنبش انتشار یافته و اکنون به این ترتیب در اختیار خوانندگان "پیام فدایی" قرار می گیرد. بخش اول این گفتار در شماره ۲۲۱ پیام فدایی درج شده است. فایل صوتی این مطلب نیز در آدرس زیر برای علاقه مندان قابل

دسترسی ست:

<https://www.youtube.com/watch?v=KTRtV349fY>

به مثابه حزب نماینده‌ی بورژوازی توانسته بودند در پارلمان که در روسیه به آن «دوما» می‌گفتند، شرکت کنند. با وقوع جنگ جهانی اول که روسیه در آن شرکت داشت، بلشویک‌ها بر اساس تعلیمات لنین- که اساس آن در کتاب "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری" تشریح شده- دست به تبلیغ و ترویج علیه جنگ می‌زدند. نمایندگان بلشویک‌ها در دوما نیز در هر جا که امکان داشت ضمن تشریح نظرات خود نسبت به جنگ، مخالفت خود را با آن ابراز می‌داشتند. این اقدام نمایندگان بلشویک سبب شد که حکومت تزار همه‌ی اعضای فراکسیون بلشویکی در دوما دولتی را به اتهام خیانت به کشور بازداشت و آنها را به سیبری تبعید کند. بنابر این، در جریان انقلاب فوریه، در شرایطی که اغلب رهبران و کادرهای بلشویک در زندان و یا در سیبری به سر می‌بردند و لنین نیز در خارج از کشور بود، نیروهای اپورتونیست از امکان بیشتری برای نفوذ در شوراهای کارگری برخوردار شدند.

با سرنگونی تزار، دو نیروی حاضر در دوما دولتی یعنی کادتها به عنوان نماینده‌ی بورژوازی، و منشویک‌ها و اس‌ارها که- علیرغم هر ادعائی که داشتند- ایده‌ها و منافع خرده‌بورژوازی شهر و روستا را نمایندگی می‌کردند (اس‌ارها بیشتر در میان دهقانان نفوذ داشتند)، اینها، دو کمیته تشکیل دادند. حزب کادت، کمیته‌ی موقت تشکیل داد. منشویک‌ها و اس‌ارها اقدام به تشکیل کمیته‌ی اجرایی شورای پتروگراد کردند و توانستند شوراهای را تحت نفوذ خود بگیرند. در این مقطع بلشویک‌ها تنها در چند شهر در شوراهای اکثریت بودند و در بقیه‌ی شوراهای اقلیت قرار داشتند.

در همان روزهای اول انقلاب فوریه، شوراهای کارگری با پیوستن سربازان به آنها، به شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تبدیل شدند و به عنوان شوراهای مسلح، قدرت هرچه فزون‌تری یافتند. از

نمایندگان کارگران، سازمان‌های توده‌ای طبقه‌ی کارگر بودند. آنها به مثابه یک مجلس عمل کرده، تصمیماتی به نفع کارگران که مغایر با قانون و مقررات حکومت تزار بود می‌گرفتند و خود، آنها را به مورد اجرا می‌گذاشتند. مثلاً در همان سال ۱۹۰۵ شوراهای دست به انتشار روزنامه‌ی خاص خود زدند، هشت ساعت کار را در کارخانجات برقرار نمودند. آنها حتی به اقداماتی نظیر مصادره‌ی پول‌های حکومت برای پیشبرد کارهای انقلابی خود دست می‌زدند.

تشکیل شورا، ابتکار خود کارگران بود ولی در شرایطی که سوسیال دموکرات‌ها از سال‌ها قبل امکان شرکت در مبارزات کارگران را داشته و برای آنها شناخته شده بودند می‌توانستند رهبری شوراهای را به دست آورند. در سال ۱۹۰۵ رهبری شورا در پتروگراد را منشویک‌ها که تروتسکی یکی از اعضای برجسته‌ی آنها بود به دست داشتند. اما در رأس شورای نمایندگان مسکو، بلشویک‌ها بودند. از این جهت، با توجه به تفاوت نظرات، خط سیاسی و به طور کلی ماهیت بلشویک‌ها و منشویک‌ها که اولی‌ها مبشر افکار طبقه‌ی کارگر و مدافع منافع آنها بودند و دومی‌ها ایده‌ها و منافع خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کردند، نه جای تعجب داشت و نه اتفاقی بود که قیام مسلحانه‌ی کارگران علیه حکومت تزار در سال ۱۹۰۵ در مسکو رخ داد و نه در پتروگراد که بزرگ‌ترین مرکز صنایع روسیه در آن شهر قرار داشت و پایتخت امپراطوری بود!

بنابر این، کارگران در جریان انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷، درست با در دست داشتن تجربه‌ی شورا در ۱۹۰۵، فوری به تشکیل شوراهای خود اقدام نمودند. این موضوع لازم است یادآوری شود که پیش از انقلاب فوریه، در روسیه شرایطی به وجود آمده بود که احزاب چپ در کنار حزب «کادت»

واقعیت این است که چه در انقلاب ۱۹۰۵ و چه در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ این کارگران بودند که با ابتکارات و شور عظیم انقلابی‌شان دهقانان تحت یوغ اربابان، و زحمتکشان شهری را به مبارزه و شورش علیه وضع موجود کشاندند. لنین با مشاهده‌ی اعمال انقلابی‌ی کارگران در جریان انقلاب ۱۹۰۵ گفته بود: "در یک دوره‌ی انقلابی- من این را بدون ذره‌ای اغراق می‌گویم بر مبنای دقیق‌ترین اطلاعات از تاریخ روسیه- پرولتاریا می‌تواند انرژی رزمنده‌ای تولید کند که صدها بار بزرگ‌تر از دوره‌های متعارف و آرام است. این نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۰۵ بشریت حتی خبر نداشت که پرولتاریا چه عظمتی دارد و به اعمال چه نیروی خارق‌العاده‌ای قادر است، و قادر خواهد بود دست به نبرد برای تحقق اهداف واقعاً متعالی بزند و آن را با شیوه‌ای واقعاً انقلابی به پیش براند." (سخنرانی و درس درباره انقلاب ۱۹۰۵) او با ایمان به قدرت کارگران و با تکیه بر تجاربی که توده‌ها چه از شرکت خود در انقلاب ۱۹۰۵ و چه از دوران سیاه حاکمیت ضدانقلاب پس از آن به دست آورده بودند، مطرح می‌کند که بدون انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب فوریه نمی‌توانست پیروز گردد.

در این سخن علاوه بر نکات عمده‌ی مختلف، تجربه‌ی کارگران در تشکیل شوراهای کارگری مطرح است. در سال ۱۹۰۵ حضور پر قدرت کارگران در صحنه‌ی مبارزه منجر به آن شد که در تمام کارخانجات و مؤسسات تولیدی در روسیه، کارگران برای اولین بار در تاریخ از میان خود نمایندگانی انتخاب کرده و به آنها اختیار تشکیل شورا بدهند. در روزهای پرشور و شوق انقلاب ۱۹۰۵، در همه‌ی کارخانه‌ها و مراکز تولید پتروگراد، انتخابات شورای نمایندگان کارگران جریان پیدا کرد و اولین شورای نمایندگان کارگران در پتروگراد که تعداد نمایندگان در آن به ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر می‌رسید، تشکیل شد. به درج در دیگر شهرها نیز کارگران اقدام به تشکیل شوراهای خود نمودند. شوراهای

که این وضع موقتی است و در یک کشور تنها یک حاکمیت می‌تواند وجود داشته باشد و لذا یکی از این دو قدرت به اجبار باید از بین برود. او این خطر را می‌دید که شوراهای تحت نفوذ منشویک‌ها و اس‌ارها قدرت خود را تماماً به بورژوازی تفویض کنند.

اکنون با در نظر گرفتن این تصویر از شرایط بعد از انقلاب فوری باید دید بلشویک‌ها در حالی‌که از نیروی کافی برخوردار نبودند با رهبری لنین چگونه و با اتخاذ چه تاکتیک‌ها و چه روش‌های مبارزاتی‌ای موفق شدند حسن نظر کارگران و دهقانان را به‌سوی خود جلب کنند، چگونه و با در پیش گرفتن چه روش‌ها و تاکتیک‌هایی توانستند در شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان اکثریت به دست آورند، رهبری شوراهای را به‌دست بگیرند و بالاخره با رهبری قیام کارگران و توده‌های پشتیبان آنان که طی آن با کم‌ترین خون‌ریزی حکومت موقت سرنگون شد، همه‌ی قدرت را به‌دست شوراهای بسپارند.

بر اساس آنچه که لنین در "نامه‌هایی از دور" توضیح داده بود، از همان آغاز برای بلشویک‌ها این یک اصل شمرده می‌شد که باید همه‌ی کوشش و فعالیت‌های مبارزاتی‌شان مصروف ساقط کردن حکومت موقت بورژوازی و کمک به پرولتاریا برای گرفتن قدرت به‌دست خود باشد. در همین رابطه، برای برخی از بلشویک‌ها این سؤال مطرح بود که آیا باید فوراً حکومت موقت را سرنگون کرد؟ پاسخی که لنین به این سؤال می‌دهد کل سیاست بلشویک‌ها را در آن برهه آشکار می‌کند. او جواب می‌دهد که حکومت موقت را باید برانداخت، زیرا این یک حکومت الیگارشیک بورژوازی است و نمی‌تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل؛ و بعد با اعتقاد عمیق به این امر که "انقلاب کار توده‌هاست" بلافاصله مطرح می‌کند که این حکومت را اکنون نمی‌توان برانداخت؛ چون با توجه به سازش به‌خصوص شورای پشتیبانی حکومت دوم یعنی نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان قرار دارد.

لنین در نوشته‌ی خود به نام "درباره قدرت دوگانه" توضیح می‌دهد که: "ما بلانکیست نیستیم، یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم؛ ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا علیه گِیج‌سری خرده‌بورژوازی، علیه شونیسیم دفاع‌طلبانه و عبارت‌پردازی، و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم." بنابر این، در شرایطی که توده‌ها- آن‌هم توده‌های مسلح کارگران و سربازان که نمایندگان خود را به شورا فرستاده بودند- تحت نفوذ ایده‌ها و تعالیم خرده‌بورژوازی قرار داشتند، همه‌ی سیاست و عملکرد بلشویک‌ها آن بود که به توده‌ها کمک کنند تا آن‌ها با تجربه‌ی خود بر نادرستی سیاستی که رهبری شوراهای یعنی منشویک‌ها و اس‌ارها در کمیته اجرائی در پیش گرفته بودند،

لنین در "درباره قدرت دوگانه" توضیح می‌دهد که: "ما بلانکیست نیستیم، یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم؛ ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا علیه گِیج‌سری خرده‌بورژوازی، علیه شونیسیم دفاع‌طلبانه و عبارت‌پردازی، و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم." بنابر این، در شرایطی که توده‌ها- آن‌هم توده‌های مسلح کارگران و سربازان که نمایندگان خود را به شورا فرستاده بودند- تحت نفوذ ایده‌ها و تعالیم خرده‌بورژوازی قرار داشتند، همه‌ی سیاست و عملکرد بلشویک‌ها آن بود که به توده‌ها کمک کنند تا آن‌ها با تجربه‌ی خود بر نادرستی سیاستی که رهبری شوراهای یعنی منشویک‌ها و اس‌ارها در کمیته اجرائی در پیش گرفته بودند و می‌کوشیدند اکثریت توده‌ها را به‌سوی خود جلب کنند.

هستند که منشویک‌ها و اس‌ارها در روسیه از آن برخوردار بودند.

واقعیات نشان داد که حکومت موقت حاضر نیست به هیچ یک از خواست‌های مردم پاسخ گوید. مردم خواهان پایان دادن به جنگ بودند ولی حکومت موقت با پیوندهایی که عمدتاً با امپریالیست‌های انگلیس و فرانسه داشت حاضر به برقراری صلح نبود. این حکومت وعده‌های بسیار می‌داد ولی در عمل دست به اقدامی که حتی اندکی در جهت تحقق خواست‌های مردم باشد نمی‌زد. حکومت موقت نه تنها خود در جهت تغییر مالکیت زمین کاری انجام نمی‌داد بلکه در مقابل دهقانانی که خود به مصادره‌ی زمین‌های اربابان می‌پرداختند می‌ایستاد. این حکومت همه را به شکیبانی دعوت می‌کرد، وعده می‌داد که خواست‌های مردم در مجلس مؤسسان مورد برخورد قرار خواهند گرفت؛ و البته از تعیین موعد برای مجلس مؤسسان نیز طفره می‌رفت. در واقع حکومت موقت سیاست فریب مردم را در پیش گرفته و وقت‌گشی می‌کرد تا بتواند پایه‌های خود را مستحکم سازد.

اما این حکومت برای پیشبرد اهداف خود قدرت زیادی نداشت. چرا که بخشی از قدرت در دست شوراهای کارگران و سربازان متمرکز شده بود و حکومت موقت بدون جلب توافق این شوراهای نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. کارگران در همه جا حضور داشتند و قادر بودند هر کار خلاف حکومت موقت یا به‌عبارت دیگر توطئه‌های آن را افشاء و یا بی‌اثر سازند. در واقع انقلاب فوری دو قدرت در روسیه به‌وجود آورده بود که لنین از آن به‌عنوان "قدرت دوگانه" نام برد. ترکیب طبقاتی این قدرت دوم، پرولتاریا و دهقانان که لباس فرم سربازان را به تن داشتند بودند. به گونه‌ای که لنین تأکید کرده، شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، قدرتی از نوع کمون پاریس بود. لنین ضمن توضیح این امر که انقلاب فوری یک قدرت دوگانه در روسیه به‌وجود آورده است، تشریح می‌کرد

طرف دیگر، در دوما منشویک‌ها بر اساس نظرات نادرستی که نسبت به مسئولیت بورژوازی روس در انقلاب داشتند و آن نظرات قبلاً در نوشته‌های لنین و از جمله در کتاب معروف او به نام "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک" مورد نقد کامل قرار گرفته بودند، با اعلام پشتیبانی از کادتها حکومت را دو دستی تقدیم آن‌ها کردند. این کار در حقیقت به مفهوم گذشت از قدرت و پشتیبانی در عمل از بورژوازی بود. لنین همواره ماهیت خرده‌بورژوازی و سازشکارانه‌ی نظرات منشویک‌ها را افشاء می‌کرد. او مطرح کرده بود که در شرایط روسیه، انقلاب بورژوا-دموکراتیک را نه بورژوازی بلکه تنها کارگران و دهقانان می‌توانند به جلو سوق دهند، در حالی که منشویک‌ها می‌گفتند چون انقلاب بورژوازی است پس رهبری آن هم باید در دست بورژوازی باشد. واضح است که از این دو نظر متفاوت، دو عمل متفاوت برمی‌خاست. بنابر این، با پشتیبانی منشویک‌ها و اس‌ارها، بورژوازی روس در حزب کادت موفق به تشکیل حکومت موقت شد که از نمایندگان سرمایه‌داران و ملاکین بورژواشده ترکیب یافته بود. این حکومت به‌عنوان حکومت قانونی در روسیه رسمیت یافت. منشویک‌ها و اس‌ارها در رأس کمیته‌ی اجرائی شورای پتروگراد اعلام کردند که به‌طور مشروط از حکومت موقت پشتیبانی می‌کنند.

در اینجا موضع لنین و بلشویک‌ها در مقابل حکومت موقت با برجستگی جلب توجه می‌کند. لنین تنها در سوم آوریل- یعنی با گذشت بیش از یک‌ماه از انقلاب فوری- موفق به ورود به روسیه شد. او در اولین سخنرانی‌اش، با قاطعیت اعلام کرد که از حکومت موقت به هیچ‌وجه نباید پشتیبانی گردد. البته لنین پیش از آن، در "نامه‌هایی از دور" نیز مطرح کرده بود که «هرکس بگوید که کارگران به‌منظور مبارزه با ارتجاع تزاریسیم باید از دولت جدید پشتیبانی کنند... آن‌کس به کارگران و راه پرولتاریا و امر صلح و آزادی خیانت ورزیده است.» حالا، بی‌مناسبت نیست که در اینجا این موضع انقلابی را با موضع سازمان‌های سیاسی موجود در ایران در مقطعی که خمینی و جمهوری اسلامی‌اش تازه بر سر کار آمده بود مقایسه بکنیم. همه‌ی آن سازمان‌ها از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که بدون کمترین اعتقاد به ثنوری و عمل‌کرد چریک‌های فدائی خلق با چنین عنوانی فعالیت می‌کرد گرفته تا سازمان مجاهدین خلق ایران و تا سازمان پیکار و غیره همگی به این بهانه که دشمن بزرگ آمریکا است به شکل‌های مختلف به پشتیبانی از رژیم جمهوری اسلامی پرداختند و با اعمال خود نشان دادند که دارای همان ماهیت خرده‌بورژوازی

پی ببرند؛ و می‌کوشیدند از این طریق، اکثریت توده‌ها را به‌سوی خود جلب کنند.

لنین توازن طبقاتی را معیاری برای تعیین وظایف بلشویک‌ها می‌شمرد. در همین رابطه، یک نکته جالب و چشم‌گیر در برخورد لنین در این دوره که بسیار آموختنی است این است که وی واقعیت را همان‌طور که بود تشریح کرده و بدون پرده‌پوشی آن‌را با کارگران در میان می‌گذارد. در این زمینه وی در مقاله‌ی "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" می‌نویسد: "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیه عناصر اپورتونیست خرده‌بورژوا... در اقلیت و آن‌هم فعلاً در اقلیت ضعیفی است." او واقعیت را به‌همان صورتی که بود بیان می‌کند تا وظیفه‌ای که در مقابل بلشویک‌ها قرار دارد به خوبی درک شود. وظیفه‌ی اصلی و کُنه ضرورتی هم که لنین در این دوره تعقیب می‌کند این است که بلشویک‌ها باید با انجام کارهای روشنگری، انتقاد و افشای روی‌های سیاسی تأثیرگذار، با توضیح اشتباهات شوراهای موجب تقویت خط پرولتاریائی در شوراهای گردند. وی در همان مقاله در مورد حکومت دوم یعنی شوراهای می‌نویسد: "مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در می‌دهد وظیفه ما فقط می‌تواند این باشد که اشتباهات تاکتیک شوراهای را با شکیبائی و به‌طور سیستماتیک و مصرانه به توده‌ها توضیح دهیم و این عمل را به‌خصوص با نیازمندی‌های عملی توده‌ها دَرس‌ساز سازیم." در رابطه با بردن آگاهی‌ی سیاسی به‌میان توده‌ها، لنین همواره مطرح می‌کرد که "آموزش واقعی توده‌ها هرگز نمی‌تواند جدا از مبارزه‌ی مستقل سیاسی و بالخصوص انقلابی‌ی آن‌ها باشد." (سخنرانی و درس در باره انقلاب ۱۹۰۵) **بر این اساس او اصرار داشت که باید به توده‌ها کمک کرد تا با تکیه بر تحریات مبارزاتی خود، خویشان را از قید اشتباهات‌شان رها کنند. در این مقطع، کارگران و دهقانان سرمست از سرنگونی تزار، با خوش باوری تصور می‌کردند که حکومت موقت خواست‌های آنان را متحقق خواهد ساخت.**

در این دوره شعار اصلی بلشویک‌ها، علیرغم ضعیف‌بودن در شوراهای، "تمام قدرت به دست شوراهای" بود چرا که از نظر آن‌ها شوراهای نمایندگان کارگران، یگانه شکل ممکنه‌ی حکومت انقلابی بود و این حقیقت باید به کارگران توضیح داده می‌شد. بلشویک‌ها امیدوار بودند که شوراهای به‌تدریج و در جریان عمل خود، متوجه پوچ‌بودن وعده‌های حکومت موقت شده و در نتیجه با نفی حاکمیت بورژوازی، همه‌ی قدرت را به‌دست خود بگیرند.

لنین در این دوره با یک برخورد بسیار آموختنی واقعیت را همان‌طور که بود تشریح کرده و بدون پرده‌پوشی آن‌را با کارگران در میان می‌گذارد. وی در مقاله‌ی "راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" می‌نویسد: "به این واقعیت اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر بلوک کلیه عناصر اپورتونیست خرده‌بورژوا... در اقلیت و آن‌هم فعلاً در اقلیت ضعیفی است." او واقعیت را به‌همان صورتی که بود بیان می‌کند تا وظیفه‌ای که در مقابل بلشویک‌ها قرار دارد به خوبی درک شود. وظیفه‌ی اصلی هم که لنین در این دوره تعقیب می‌کند این است که بلشویک‌ها باید با انجام روشنگری، انتقاد و افشای روی‌های نیروهای سیاسی تأثیرگذار، با توضیح اشتباهات شوراهای موجب تقویت خط پرولتاریائی در شوراهای گردند.

آمدن رویدادهای مهمی شد. یکی از آن رویدادها در ۱۴ مارس هنگامی رخ داد که یکی از وزرای دولت موقت دستور داد که سربازان به سربازخانه‌ها برگردند. معنی این دستور برقراری مقررات نظامی قدیمی در خدمت تداوم جنگ بود. وقتی کارگران در پتروگراد از این امر مطلع شدند در مقابل حکومت ایستاده و خود فرمانی را صادر کردند که در تاریخ به‌عنوان "فرمان شماره یک" شورای کارگران پتروگراد معروف است. این فرمان، با مخاطب قرار دادن سربازان آن‌ها را از برگشتن به سربازخانه‌ها باز می‌داشت. به این ترتیب، شورای پتروگراد با قدرت تمام دستور حکومت موقت را نقض کرد و مانع از برگشت سربازها به سربازخانه‌ها گشت. این بیانگر قدرت شوراهای و یکی از عملکردهائی بود که نشان می‌داد حکومت موقت تا زمانی می‌توانست بر سر کار باشد که شوراهای چنین اجازه‌ای به آن می‌دادند.

اما اولین شکاف بزرگ بین دو حکومت، در ۲۰ و ۲۱ ماه آوریل به‌وجود آمد. این موقعی بود که کارگران در تلگراف‌خانه متوجه متن تلگراف «میلیوکف» (وزیر امور خارجه‌ی حکومت موقت) به متفقین یعنی نیروهای امپریالیستی درگیر در یک‌سوی جنگ جهانی اول شدند. در این تلگراف به آن نیروها قول تداوم جنگ از جانب روسیه داده شده بود. این تلگراف، کاملاً آشکار می‌کرد که حکومت موقت برخلاف آنچه در حرف وعده می‌دهد در عمل یکی از خواست‌های اصلی توده‌ها یعنی صلح و پایان‌دادن به جنگ را زیر پا می‌گذارد.

در شرایطی که حکومت موقت در جهت بهبود شرایط زندگی توده‌ها کاری انجام نمی‌داد و ایجاد هرگونه تغییر در اوضاع اقتصادی اجتماعی را به مجلس مؤسسان- که البته حتی موعد برگزاری آن را هم تعیین نمی‌کرد- محول می‌ساخت و بر این اساس هر روز بر خشم توده‌ها از حکومت موقت افزوده می‌شد، افشای متن تلگراف میلیوکف، کاسه‌ی صبر توده‌ها را لبریز کرد.

کارگران و سربازان به خیابان‌ها ریختند. تظاهرات بزرگی برپا شد و شعار مرگ بر میلیوکف، همه جا را پر کرد. به‌قول لنین "جنبش به‌طور خودبخود و بی آنکه کسی آن‌را تدارک ببیند شعله‌ور گردید." (از مقاله‌ی "درس‌های انقلاب") لنین در همان‌جا می‌نویسد: "این جنبش با چنان شدتی علیه حکومت متوجه بود که حتی یک هنگ مسلح به‌طرف قصر «مارینسکی» حرکت کرد تا وزرا را بازداشت نماید." چه این تظاهرات و عملکردهای درون آن و چه آشکار شدن این امر که دولت موقت بدون کمک کارگران حتی قادر به ارسال یک تلگراف نیست، نمونه‌های دیگری بودند که نشان می‌دادند که دولت موقت، بدون شوراهای نمی‌تواند پابرجا بماند؛ و نشان می‌داد که شعار «همه‌ی قدرت به‌دست شوراهای» به‌راستی متحقق‌شدنی بود. در این مقطع بلشویک‌ها در حالی‌که خواستار آن شدند که همه‌ی قراردادهای سری باید فاش شوند کماکان بر ضرورت انتقال همه‌ی قدرت به‌دست شوراهای اصرار می‌ورزیدند.

لنین در این مقطع تأکید کرد که اگر شوراهای مصمم به گرفتن همه‌ی حکومت به‌دست خود می‌شدند، کسی از میان مردم به مقاومت برنمی‌خاست و انتقال تمام قدرت به‌دست شوراهای می‌توانست در مسالمت‌آمیزترین شکل خود صورت بگیرد. مسلم بود که اگر شوراهای در مسیری که لنین آن را به‌نفع کارگران می‌دید حرکت می‌کردند، این امر نه فقط مقاومت ضدانقلابی حکومت موقت بلکه مخالفت منشویک‌ها و اس‌ارها را نیز موجب می‌شد. اما در این صورت در جریان رویدادها، کارگران و سربازان شناخت هرچه درست‌تری، هم از حکومت موقت و هم از رهبری شوراهای به‌دست می‌آوردند. در هر حال، ماهیت حکومت موقت می‌بایست برای وسیع‌ترین توده‌ها آشکار گردد. از این رو، وقتی در همان ماه آوریل اولین کنفرانس علنی بلشویک‌ها برگزار شد، یکی از مهم‌ترین وظایف حزب، کمک به توده‌ها در فهم این امر که حکومت موقت ماهیتاً حکومت ملاکین و سرمایه‌داران است، تعیین شد.

در مقاله‌ی "درباره قدرت دوگانه"، لنین توضیح داده بود که مسأله‌ی اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است؛ و یک نیروی سیاسی در درجه اول باید به این موضوع پاسخ دهد که از نظر او قدرت حاکمه دارای چه ماهیتی است و در رابطه با آن چه سیاستی باید اتخاذ بشود. از نظر لنین تنها در این صورت می‌شود از شرکت آگاهانه در انقلاب صحبت کرد. نکته‌ی دیگر این است که مبارزه برای سرنگونی یک حکومت غیرپرولتری و کوشش در به‌قدرت‌رساندن پرولتاریا، یک وظیفه‌ی تخطی‌ناپذیر کمونیست‌هاست. در نتیجه آن‌ها باید در تئوری و عمل نشان دهند که در هر مقطعی با اتخاذ چه سیاست و

تاکتیک‌هایی این وظیفه را انجام می‌دهند.

با در نظر داشتن این رهنمود ارزشمند، اگر ما به وضع سازمان‌های سیاسی ایران در مقطعی که تازه جمهوری اسلامی بر سر کار آمده بود نگاه کنیم خواهیم دید که آن‌ها در حالی که برای توجیه سازشکاری‌های خود به‌طور مرتب جملات سر و دم بریده‌ای را از لنین نقل می‌کردند، درست برخلاف این گفته‌های لنین، مدت‌ها از تعیین ماهیت رژیم جانشین شاه یعنی جمهوری اسلامی که یک رژیم ضدخلقی بود طفره می‌رفتند؛ و وقتی هم به خطا ماهیت خلقی و ضد امپریالیستی برای این رژیم قائل شدند، دیگر ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی به‌منظور به‌قدرت‌رساندن پرولتاریا برایشان مطرح نشد. منشویک‌ها و اس‌ار‌ها نیز چنین بودند. آن‌ها نیز هرگز فکر سرنگونی حکومت موقت و تلاش برای روی کار آوردن حکومت پرولتری را به ذهن خود راه نمی‌دادند.

اکنون پس از تظاهرات آوریل، دولت موقت پی‌آبرو شده بود و نیاز داشت برای خود آبرو بخرد. به همین دلیل به هرآنچه که نجات‌بخش تصور می‌کرد چنگ می‌انداخت. این دولت در اولین اقدام خود، میلیوکف و یک وزیر دیگر را اخراج کرد. ولی مهم‌ترین اقدام‌اش این بود که برای تقویت خود، دست به دامان احزاب خرده‌بورژوائی منشویک و اس‌ار شد. در نتیجه دو هفته‌ای از خیزش توده‌ای آوریل نمی‌گذشت که در ششم ماه مه اعلام شد که طی توافق بین این احزاب و حکومت موقت، یک حکومت ائتلافی در روسیه تشکیل می‌شود.

لنین در همان مقاله "درس‌های انقلاب"، با استناد به آنچه سرمایه‌داران در انگلیس و فرانسه بارها انجام داده بودند توضیح می‌دهد که چگونه وقتی بورژوازی موقعیت حکومت‌اش را ضعیف می‌بیند برای تحمیق و تضعیف کارگران و ایجاد تفرقه در میان کارگران به تشکیل حکومت ائتلافی با نیروهای به اصطلاح سوسیالیست دست می‌زند؛ و نشان می‌دهد که این "سوسیالیست‌ها" در

حکومت ائتلافی نقش عروسک دارند و ابزاری در دست بورژوازی برای فریب کارگران و توده‌های تحت ستم هستند. اتفاقاً ما در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی ۲۰ نیز شاهد بودیم که وقتی در همه جا شورش و مبارزه‌ی مردم جریان داشت و حتی آذربایجان و کردستان اعلام خودمختاری کرده بودند، دولت «قوام» که شاه آن را بر سر کار آورده بود با راه‌دادن سه تن از اعضای حزب توده به کابینه‌ی خود، از آنان به‌عنوان ابزار استفاده کرد. مثلاً توسط آن‌ها اعتصاب عظیم کارگران نفت خوزستان را خواباند که بعد منجر به سرکوب خونین آن‌ها شد؛ یا در شرایطی که حزب توده- مسرور از داشتن سه وزیر در دولت- به کار مماشات با رژیم شاه مشغول بود، ارتش شاهنشاهی زمینه‌ی حمله به آذربایجان و کردستان را تدارک دید و تنها حدود دو ماه پس از اخراج آن وزرای جاه‌طلب از کابینه، به‌طور وحشیانه به توده‌های مردم در این دو منطقه یورش برد و به‌خصوص آذربایجان را به خاک و خون کشید.

در روسیه با تاکتیک‌ی که بورژوازی به‌کار برد، در ششم ماه مه ۱۹۱۷ شش وزیر از احزاب منشویک و اس‌ار وارد کابینه شدند. اینها که در کنار ۱۰ وزیر بورژواها خود را در جاه و منزلتی بالا تصور می‌کردند در واقع به‌قول لنین "ماشین حرف" برای گمراه‌کردن توده‌ها بودند و با شرکت در حکومت ائتلافی به سازش جدیدی با بورژوازی تن داده و بخشی از قدرت شوراهای را در اختیار حکومت موقت قرار دادند. از ماه مه تا ۹ ژوئن که حادثه تاریخی دیگری به‌وقوع پیوست پُرچانگی و دادن وعده و وعید به مردم از این قبیل که گویا صد در صد سود سرمایه‌داران از آن‌ها گرفته خواهد شد، از طرف وزرای مربوطه جریان داشت. اما در عمل حکومت ائتلافی نه تنها کم‌ترین تغییری در اوضاع در جهت تأمین خواست‌های توده‌ها انجام نمی‌داد بلکه هر جا مبارزه و شورشی جریان می‌یافت حکومت، وزرای به اصطلاح سوسیالیست را به آنجا می‌فرستاد تا قضیه را ماست‌مالی کرده و شورش را بخوابانند. اعزام یکی از وزرای اس‌ار برای

خواباندن شورش انقلابیون «کرونشئات» که با جسارت کامل، کمیسر تعیین‌شده توسط حکومت را عزل کرده بودند، یکی از آن نمونه‌ها بود. کمیسرهای حکومت موقت عمدتاً از فرزندان خان‌ها و اربابان بودند و به همین خاطر مورد نفرت توده‌ها قرار داشتند. جالب است که درست در زمانی که وزیر سوسیالیست در محل مشغول مذاکره بود، روزنامه‌های بورژوازی علیه انقلابیون کرونشئات دست به تبلیغات دروغین و تحریک‌آمیز زده بودند.

در طی این مدت، مردم کماکان با شرایط بد اقتصادی مواجه بودند. در مورد دهقانان نه فقط زمین در اختیار آن‌ها قرار نگرفته بود بلکه حتی یکی از وعده‌هایی که در شورای پتروگراد به دهقانان داده شده بود مبنی بر انتشار قانون منع خرید و فروش زمین، اجرا نمی‌شد. جنگ نیز در حالی که احزاب خرده‌بورژوائی آن را جنگ دفاع از میهن می‌خواندند پایان نیافته و سخنی نیز از صلح در میان نبود.

در چنین شرایطی بلشویک‌ها به کار تبلیغ و ترویج نه فقط در شوراهای بلکه در کارخانجات و حتی در ارتش مشغول بودند و با تکیه بر تجربیاتی که توده‌ها خود به‌دست می‌آوردند سعی می‌کردند آن‌ها را به‌سوی بلشویک‌ها جلب کنند. آن‌ها تا حدی در این کار موفق بودند و حاصل فعالیت‌هایشان آن بود که بلشویک‌ها در شوراهای بسیاری از شهرها قدرت گرفتند. با این حال وقتی در سوم ژوئن نخستین کنگره‌ی شوراهای تمام روسیه منعقد گردید معلوم شد که بلشویک‌ها هنوز هم در اقلیت هستند. این بدان معنی بود که کارگران و سربازان هنوز به‌طور کامل از قید نفوذ ایده‌های خرده‌بورژوائی خلاص نشده‌اند.

فاصله‌ی بین ششم ماه مه تا ۹ ژوئن را لنین دومین مرحله‌ی انقلاب روس می‌نامد و خاطر نشان می‌کند که در این مدت بورژوازی در سایه‌ی حمایت و اعمالی که وزرای سوسیالیست به نفع او انجام دادند تحکیم یافت و مقدمات تعرض به کارگران انقلابی را فراهم ساخت.

(ادامه دارد)



کمک های مالی...
از صفحه ۱۷

هلهند

رفیق کاظم سلاحی ۲۰ یورو
رفیق جواد سلاحی ۲۰ یورو
رفیق حسین سلاحی ۱۰ یورو

به یاد طاهر آقا!



رفقا مسعود، مجید و مجتبی احمدزاده، فرزندان طاهر آقا

برای ارتقاء سطح آگاهی خود و اطلاع از تاریخ جنبش انقلابی توده های ستمدیده سود جوید و بطور طبیعی یکی از آن امکانات و به واقع منابع، وجود زندانیان مسن تر و با تجربه تر بودند. البته مساله صرفا به زندانیان مسن تر هم خلاصه نمی شد و هر زندانی ای که در موردی و موضوعی اطلاعات قابل اتکائی داشت، مورد مراجعه قرار می گرفت. به هر حال طاهر آقا به دلیل طرفداریش از دکتر مصدق و سالهای طولانی فعالیتش در مبارزه علیه رژیم شاه، یکی از منابع مهم برای فهم تاریخ مبارزاتی گذشته ایران یا به عبارت دیگر یکی از منابع تاریخ شفاهی یک دوره از مبارزات مردم ایران بود. به خصوص که وی از جمله کسانی بود که می توانست حوادثی که خود به چشم دیده و در بطن آنها با استعمار و استبداد مبارزه کرده بود را به صورت کاملاً شیوا و آموختنی تشریح کند و با بذله گوئی های خود فضای خوبی برای درک مسایل و وقایع اتفاق افتاده به وجود آورد. اغراق نیست اگر بگویم که من شخصا شنونده یک دوره کامل از مبارزات و تجربیات وی در نهضت ملی ایران بودم و او با حوصله فراوان پاسخگوی سئوالات ذهن کنجکاو من بود. با این که او از موضع کمونیستی با مسایل آن دوره برخورد نمی کرد، اما در جریان این صحبتها کاملاً برایم روشن شد که مواضع او از چه رادیکالیسمی برخوردار می باشند. برای نمونه با اینکه طاهر آقا یک مصدقی پیگیر بود و از مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی ایران قاطعانه پشتیبانی می کرد ولی در مقابل انتقاداتی که ما جوانتر ها نسبت به روشهای مصدق مطرح می کردیم، از جمله این که مصدق به جای اتکاء به توده ها و بسیج و سازماندهی آنها، به ارتش تکیه کرده بود و تصور می کرد که ارتش (ارتشی که امپریالیسم انگلیس آن را ساخته بود) از او پشتیبانی خواهد کرد، او در مقابل چنین انتقاداتی با صراحت و بدون واهمه می گفت که خوب "مصدق مثل جمال عبدالناصر رادیکال نبود!".

روزهای بسیار، بارها و ساعتها همصحبیت شوم. برخی از ما جوانتر ها (من در آن زمان ۲۰ سال سن داشتم) وی را "طاهر آقا" صدا می کردیم. تا آن موقع از حد و حدود برخورد های دژخیمان ساواک با وی اطلاعی نداشتیم، اما در صحبت با او فهمیدم که در ساواک مشهد، دار و دسته ناهیدی از بازجو های جنایتکار ساواک مشهد، چه بر سر این پدر پیر آورده بودند. طاهر آقا در دوره نهضت ملی کردن نفت که علیه امپریالیسم انگلیس به رهبری مصدق جریان داشت، یکی از مبارزین این نهضت بود. از این رو از تجربیات فراوانش در سالهای نهضت ملی کردن نفت و بعد ها کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ و برخورد های رهبران جبهه ملی در سال ۴۲ با فاکت های عینی ای که داشت ضمن انتقاد و حتی تمسخر برخی از مواضع سازشکارانه آنان، با ما صحبت می کرد. روحیه مبارزاتی تا آن حد در او همچنان زنده مانده بود که وقتی فرزندان کمونیستش در کنار رفقای دیگر به تشکیل "چریکهای فدائی خلق" پرداخته و به زندگی مخفی روی آورده بودند، با آنها در تماس بود. او از قرارش با مسعود و مجید در حوالی سد کرج، زمانی که آنها از چشم دشمن مخفی بودند برایم گفت؛ و فراموش نکرده ام که می گفت به مسعود گفته بود برای پیشبرد امر مبارزه به حزبی رزمنده نیاز هست و مسعود فوراً اضافه کرده بود: در ایران امر سیاسی با امر نظامی در هم تنیده شده است پس حزب (حزب کمونیست) در ایران باید حزبی باشد که قادر به پیشبرد امر نظامی هم باشد؛ و گفته بود که چنین حزبی در جریان مبارزه مسلحانه شکل خواهد گرفت.

شاید بد نباشد که در اینجا کمی حاشیه بروم و یکی از سنت های خوب زندانیان سیاسی زندانهای شاه در سالهایی که خودم شاهد آن بودم را بازگو کنم. با توجه به محدودیت های زندان و کمبود کتابهای مورد نیاز زندانیان، رسم چنین بود که زندانی سعی می کرد از هر امکانی

با تأسف بسیار، روز پنجشنبه ۹ آذر ماه (۱۳۹۶) از خبر درگذشت آقای طاهر احمدزاده هروی با خبر شدم. بر اساس این خبر، آقای احمدزاده در سن ۹۶ سالگی در شهر مشهد، ما را برای همیشه ترک نمود. با توجه به آشنائی ام با این پدر مبارز، با شنیدن خبر درگذشت وی، چهره مهربان و مصمم او در مقابل چشمانم ظاهر شد و خاطراتی که از او داشتم بار دیگر برایم زنده شدند. به همین دلیل تصمیم گرفتم که گوشه ای از این خاطرات را به پاس گرامیداشت یاد این پدر آزادیخواه در اینجا با علاقمندان در میان بگذارم.

با آقای طاهر احمدزاده اولین بار در زندان عادل آباد شیراز آشنا شدم. پیش تر و در اتاق شماره پنج زندان اوین که با رفیق مجید، یکی از فرزندان قهرمان وی همبند بودم، او از مبارز بودن پدرش و از مواضع ضد امپریالیستی اش برایم گفته بود و می دانستم که ساواک، وی را به خاطر رفقا مسعود و مجید از بنیانگذاران و رهبران چریکهای فدائی خلق دستگیر و مورد شکنجه قرار داده بود. رفیق مجید دانشجوی دانشگاه صنعتی بود که به مثابه یک کمونیست انقلابی در کنار برادرش رفیق مسعود احمدزاده به ضرورت مبارزه مسلحانه به مثابه تنها راه رهائی مردم ایران از قید سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه پی برده و در این جهت فعالیت می کرد. رفقا او را به یاد یکی از انقلابیون آمریکای لاتین، "فربرا" خطاب می کردند. رفیق مجید به هنگام دستگیری به اقدامی بس شجاعانه و قهرمانانه دست زده و نارنجک خود را در ماشینیی که ساواکی ها او را در آن قرار داده بودند، منفجر کرده بود.

من در زندان عادل آباد شیراز بودم که در سال ۱۳۵۱، طاهر احمدزاده را همراه با تعداد زیادی از زندانیان سیاسی از زندان قصر در تهران به این زندان آوردند. در آنجا بود که امکان یافتن از نزدیک با وی در طول

بگشایند. این را هم اضافه کنم که در اتاقی که ما با آقای احمد زاده در آن زندانی بودیم، فرد خشکه مذهبی ای به نام جعفر عباس زادگان هم بود که او هم با اینکه از پاره شدن قرآن ناراحت شده بود اما جرات نکرد کلامی اعتراضی بیان کند. تنها این مساله به شدت برای وی مطرح شد که حالا قسمت های پاره شده قرآن را کجا ببندازد، چون از نظر او پاره های "قرآن مقدس" را نمی شد نه در سطل اشغال انداخت و نه در هر جای دیگر (با توجه به محدودیت های زندان)، چون توهین به قرآن تلقی می شد. بالاخره تصمیم گرفتند تکه های پاره شده را در داخل پارچه ای قرار داده و داخل هواکشی که در اتاق بود ببندازند.

با اینکه نمی خواهم این نوشته بیش از حد طولانی شود اما بی مناسبت نمی بینم به نمونه ای از احترام و ارج گذاری زندانیان سیاسی نسبت به آقای احمدزاده، چه به خاطر شخصیت و مبارزات خودش و چه به عنوان پدر دو چریک فدائی خلقی که مظهر برجسته پیوند اندیشه و عمل انقلابی بودند، اشاره کنم و داستان دو بشقابی را تعریف کنم که با عکس های مسعود و مجید مزین شده بودند. این نمونه به حسن نظر و معرفت یکی از زندانیان سیاسی مربوط می شود که پس از آن که از شخصیت والای مسعود و مجید و رشادت های آنان مطلع شده بود می خواست عکس آنها را روی دو بشقاب نقاشی کرده و به پدرشان هدیه دهد. این زندانی سیاسی کاک عبدالله عزت پور بود که در رابطه با مبارزات خلق گرد دستگیر شده و چند سالی قبل از ما به زندان شیراز تبعید شده بود. کاک عبدالله در هنر نقاشی سررشته داشت و وسایل نقاشی لازم و همچنین دو بشقاب را هم خودش تهیه کرده بود. اما مهمترین مساله برای او تهیه عکس های مسعود و مجید بود. با توجه به دوستی صمیمانه بین من و کاک عبدالله، او برای تهیه عکس به من رجوع کرد و من به هر ترتیب عکس ها را تهیه کرده و به او دادم. او دست به کار شد و با هنرمندی تمام، عکس دو رفیق فدائی شهید، دو سرو ایستاده را بر روی دو بشقاب کشید. سپس بشقابها به عنوان هدیه ای از طرف کاک عبدالله به آقای احمد زاده داده شدند. این هدیه با ارزشی بود که بسیار باعث خوشحالی این پدر که چنان فرزندی را تربیت کرده بود، گشت. او بشقاب ها را در بین وسایل خود جای داد، اما همواره نگران بود که در بازرسی های بند که هر از چند گاهی صورت می گرفت چه بسا که آن هدیه های ارزشمند به دست ناپاک دشمن بیافتند. از این رو خواستش این بود که آن دو نقاشی را مخفیانه و به دور از چشم نگهبانان زندان به دست خانواده اش برساند. طاهر آقا از من خواست که اگر امکانی دارم آن تابلوها را مخفیانه به خارج از زندان منتقل کنم. من این خواست را وظیفه ای برای خود شمردم که حتماً می بایست انجام می

علاوه بر همه شکنجه هایی که به طاهر آقا در سنین پیری داده بودند وی تعریف می کرد که در سلولی قرار گرفته بود که به دلیل فقدان هوای کافی در آن، نفسش شدیداً می گرفت و از این بابت بسیار در رنج بود. می دانیم که طاهر آقا داغ یکی دیگر از فرزندان، مجتبی که به دست سرکوبگران جمهوری اسلامی به قتل رسید را نیز در دل خود داشت. با این حال برای من بسیار جالب و ارزشمند بود که می دیدم که وی به رغم همه رنج هایی که کشیده بود همچنان سرسختانه از آزادی مردم ایران که لگد مال سلطه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی چه در "عصر طلایی امام راحل" و چه امروز در دوران فعال مابشائی خامنه ای فروت، گشته است، پیکرانه هواداری می کرد.

خود متن اصلی نداشتند. وقتی طاهر آقا از اتاقی که حائری در آن بود بازگشت، ما دیدیم که برخی از حاشیه های قرآن مورد علاقه وی پاره شده است. طاهر آقا که تعجب اطرافیان را دید تعریف کرد که با انگیزه بحث و گفتگو و روشننگری به دیدن آخوند مزبور رفته تا با توجه به مواضع راست وی، نظر او را به سمت اسلامی که خود باور داشت جلب کند. طاهر آقا تعریف کرد که در جریان بحث برای اینکه به آخوند حائری نشان دهد که از نظر وی باید بین قرآن و خرافاتی که به قرآن نسبت می دهند فرق گذاشت برخی از آن حاشیه ها را پاره کرده است. در نزد مسلمانها، پاره کردن قرآن، کفر بزرگی محسوب می شود و مسلمانی که به چنین کاری اقدام کند مرتد و کافر خوانده می شود. اما جالب بود که آخوند مزبور (حائری) در مقابل این عمل جسورانه طاهر آقا حتی جرات نکرده بود لب به شکوه بگشاید؛ بماند به این که عمل او را به حساب ارتداد طاهر آقا بگذارد. این واقعه که با توجه به موقعیت آخوند مزبور در شیراز می توانست عواقب سیاسی بدی برای طاهر آقا داشته باشد به روشنی هم نشانه ای از جسارت وی بود و هم رادیکالیسمی که به آن باور داشت را آشکار می کرد. این واقعه همچنین از سوی دیگر نشان می داد که جو سیاسی در جامعه با توجه به وجود چریکهای فدائی خلق به مثابه یک نیروی کمونیستی در رأس جنبش مسلحانه انقلابی چگونه به نفع رادیکالیسم و نیروهای انقلابی تغییر کرده است. در این مقطع، آقای احمدزاده هم به مثابه یک انسان مبارز ملی و ضد امپریالیسم و هم به خصوص از آنجا که پدر مسعود احمدزاده، چریک فدائی خلقی بود که در میان همگان به عنوان تئوریسین چریکهای فدائی خلق و جنبش مسلحانه در ایران شناخته می شد، به طور وسیع و گسترده ای مورد احترام زندانیان سیاسی بود، تا آنجا که این واقعیت به امثال حائری جرات نمی داد که در مقابل اقدام جسورانه طاهر آقا در مورد پاره کردن قرآن، لب به اعتراض

در همین راستا بگذارید خاطره دیگری را بازگو کنم که خود گویای شخصیت محکم وی می باشد. اما قبل از آن باید تاکید کنم که آقای احمدزاده فردی مذهبی بود و عمیقاً هم به اعتقاداتش پاور داشت. اما به رغم چنین امری او شدیداً مخالف خرافاتی بود که آخوند ها پخش می کردند. تلاش او ارائه درکی از اسلام بود که با مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری همسو باشد. در واقع او سعی داشت اسلام را در مبارزه با امپریالیسم و رژیم دیکتاتور حاکم بر جامعه به مثابه یک لفافه عقیدتی به کار گیرد. نباید فراموش کرد که در آن سالها، مجاهدین هم با ارائه تفسیری از اسلام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه برخاسته و مدعی بودند که برای رسیدن به جامعه بی طبقه توحیدی فعالیت می کنند. با این توضیح برگردم به خود موضوع و خاطره ای که در این رابطه از وی دارم.

در سالهای ۱۳۵۲ - ۱۳۵۱ ساواک تعدادی از مذهبی ها از جمله آخوندی به نام حائری شیرازی را دستگیر نمود. (۱) حائری شیرازی، آخوند معروفی بود که برای طرفدارانش جلساتی در شیراز برگزار می کرد و به نوعی از خمینی طرفداری می کرد. او نیز همچون خمینی از موضع ارتجاعی، مجاهدین را که مسلمان بودند تأیید نمی کرد، گرچه مثل خیلی از آخوند های سیاسی آن زمان، در شرایطی که فعالیت های انقلابی کمونیستها و مبارزین جان بر کف جنبش مسلحانه موجب قدرت گیری این جنبش و احترام عمیق توده ها نسبت به آن بود، جرات مخالفت آشکار با مجاهدین که خود بخشی از این جنبش بودند را نداشت. در صف بندی نیرو های مذهبی در آن مقطع، آخوندهائی همچون حائری در طرف کاملاً راست مجاهدین و یا افرادی همچون طاهر آقا، قرار داشتند. آنها در شرایط رشد جنبش انقلابی توده ها، برای همراه کردن خود با این جنبش به مخالفت با دیکتاتوری رژیم شاه می پرداختند تا در صورت هر تغییر سیاسی ای با تکیه بر توهمات توده ها شرایط را به نفع خود کانالیزه کنند.

آخوند حائری را پس از دوران بازجویی در ساواک به بند چهار عادل آباد آوردند و در یکی از اتاقها جا دادند. در آن زمان من با آقای احمدزاده در اتاق شماره ۱۲، در آخر سالن بند چهار، هم اتاقی بودم. یک روز طاهر آقا، قرآن بزرگی که خیلی به آن علاقه داشت و برایش یاد آور خاطراتی بود (اگر اشتباه نکنم این قرآن یادآور جشن عروسی او و یادگاری از همسرش بود که وفات یافته بود) را برداشت و به اتاق حائری رفت. این قرآن که طول و عرضش تقریباً دو برابر یک کتاب بزرگ معمولی بود، حاشیه هائی در حدود دو سانتیمتر در طول و عرض خود داشت؛ به طوری که متن اصلی کتاب در وسط این حاشیه ها برجستگی پیدا کرده بود. در این حاشیه ها در هر صفحه ای کلی مطلب و دعا های گوناگون نوشته شده بودند که ربطی به

خلق شرکت کننده در آن مراسم در زندان بودند، آقای احمدزاده با توجه به روابطی که با برخی از افراد دولت حاکم داشت، برای آزادی آنها هر کاری از دستش بر می آمد انجام داد و بالاخره دستگیر شده های آن مراسم همگی آزاد شدند.

با اشاره ای کوتاه به آخرین دیدارم با آقای احمد زاده این مطلب را به پایان می برم. آخرین دیدار من با او در پاریس بود که طی آن خطرات مشترکمان را با هم مرور کردیم. همچنین

این دیدار فرصتی شد تا گوشه هایی از آنچه که دژخیمان خمینی بر سر این انسان آزادیخواه آورده بودند را از زبان خودش بشنوم. علاوه بر همه شکنجه هایی که به او در سنین پیری داده بودند وی تعریف می کرد که در سلولی قرار گرفته بود که به دلیل فقدان هوای کافی در آن، نفسش شدیداً می گرفت و از این بابت بسیار در رنج بود. می دانیم که طاهر آقا داغ یکی دیگر از فرزندان، مجتبی که به دست سرکوبگران جمهوری اسلامی به قتل رسید را نیز در دل خود داشت. با این حال برای من بسیار جالب و ارزشمند بود که می دیدم که وی به رغم همه رنج هایی که کشیده بود همچنان سرسختانه از آزادی مردم ایران که لگد مال سلطه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی چه در "عصر طلایی امام راحل" و چه امروز در دوران فعال مایشائی خامنه ای فرتوت، گشته است، پیگیرانه هواداری می کرد.

یک بار دیگر با ارج گذاری به مبارزات آزادیخواهانه طاهر احمدزاده، پدري که فدائی نابغه ای چون مسعود را به جامعه ایران تحویل داد، یادش را گرمی می دارم.

۱۴ آذر ۱۳۹۶ - پنجم دسامبر ۲۰۱۷
فریبرز سنجرى



طاهر آقا در کنار عکس فرزند قهرمانش،

رفیق مسعود احمدزاده

چریک فدایی خلق، مسعود احمد زاده آمیزه ای از آگاهی کمونیستی با صداقت انقلابی بود. او چه در زمینه سازماندهی انقلابیون کمونیست در تشکل چریکهای فدایی خلق و چه با فرماندهی چند عمل نظامی و چه به طور برجسته با تنوری طفرمون جنبش کمونیستی ایران، قدرت و نبوغ خود را بر همگان آشکار کرد. هنگامی که این رفیق کبیر به زندان افتاد، با مقاومت سرسختانه و تا پای جان در زیر شکنجه های رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و سپس با دفاع شجاعانه اش از کارگران و توده های ستمدیده ایران در بیدادگاه شاه، ایمان خلل ناپذیر خود به راهی که در تنوری تدوین نموده بود را به اثبات رساند.

فعالیت کرد که البته خیلی زود افراد فاسد و سرسپرده، وی را کنار زده و پست او را اشغال کردند. اما طاهر آقا حتی علیرغم همه خوشبینی اش نسبت به رژیم تازه روی کار آمده همچنان دوستی خود با نیروهای کمونیست و انقلابی را حفظ کرد و به آنها پشت نکرد. برای اینکه یک نمونه زنده در این مورد به دست دهم قبل از ختم کلام به آن اشاره می کنم.

همانطور که همه می دانند به دلیل سلطه ایورتونیسم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و مماشات طلبی دار و دسته حاکم بر این سازمان با رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی، رفقای که طرفدار تنوری انقلابی سازمان که با نام رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان شناخته می شوند، بودند صفوف خود را از این جریان جدا ساخته و تحت نام "چریکهای فدائی خلق ایران" فعالیت می کردند. به مناسبت سالگرد شهادت رفقای چریک فدائی در ۱۱ اسفند سال ۱۳۵۰، چریکهای فدائی خلق ایران تصمیم گرفتند که در تهران مراسمی در خانه رفیق شهید بهمن آژنگ در ۱۱ اسفند سال ۱۳۵۹ برگزار کنند. از آقای احمد زاده هم برای شرکت و انجام یک سخنرانی در این مراسم دعوت شده و او نیز به آنجا آمده بود. اما در آن روز مراسم چریکهای فدائی خلق با یورش پاسداران جمهوری اسلامی مواجه شد. در جریان این تهاجم، آقای احمدزاده تلاش کرد جلوی حرکت سرکوبگران پاسداران را بگیرد که نتیجه نداد. پاسداران تعدادی از شرکت کنندگان در مراسم را دستگیر کردند که در میان آنان مادر سنجرى و زهره حاجیان سه پله (خواهر مبارز چریک فدائی شهید عبدالکریم حاجیان سه پله) و یکی از خواهران چریک فدائی بهمن آژنگ قرار داشتند. من خود در این جلسه حضور داشتم که البته قبل از این که پاسداران بتوانند دستشان به من برسد به پشت بام خانه رفته و به اتفاق یکی از رفقا آن منطقه را ترک کردم. به دنبال این حادثه روزنامه ها تیتیر زدند که "۹۰ نفر از فدائیان همراه با طاهر احمدزاده دستگیر شدند." در دوره ای که طرفداران چریکهای فدائی

دادم. در همان زندان میان افرادی که با مواضع گوناگون و دلایل مختلف، زندانی سیاسی محسوب می شدند، یک زندانی به نام مجد خان ضرغامی حضور داشت که یکی از خانهای عشایر شیراز و رئیس ایل باصری بود. من با او که دارای گرایشات مترقی بود و انسانی خوب به شمار می رفت دوستی نزدیکی داشتم. مجد خان ضرغامی به دلیل اختلافاتی که با شاه و اسدالله علم پیدا کرده بود در زندان به سر می برد و موقعیتی متفاوت با دیگر زندانیان

داشت تا آنجا که به وی اتاقی در بهداری زندان داده بودند و ملاقات هایش هم آزاد و حضوری بود. برای اجابت خواست پدر احمدزاده برای انتقال نقاشی ها به بیرون از زندان، از مجد خان کمک خواستم و وی طبق معمول با روئی گشاده با من برخورد کرد و از کمک دریغ ننمود. به این ترتیب دو بشقاب مورد نظر به بیرون از زندان منتقل شدند و به خانه مجد خان ضرغامی رسیدند. بقیه کار ها را مادر سنجرى انجام داد. در ملاقات از مادر خواستم که به خانه مجدخان در مرو دشت شیراز رفته و نقاشی ها را گرفته و به خانواده طاهر آقا تحویل دهد و او نیز چنین کرد. بعدها آقای احمدزاده برایم تعریف کرد که در سالگرد تیرباران مسعود و مجید، مراسمی در خانه شان در مشهد برپا کرده بودند و آن دو تابلو، زینت بخش دیوار خانه بودند.

مرا بعد ها برای بازجوئی مجدد، از زندان عادل آباد شیراز به قزل قلعه و اوین در تهران منتقل کردند. در نتیجه دیگر طاهر آقا، این پدر دردمند اما بذله گو که در همان چهار دیواری زندان شیراز به ما درس مقاومت می داد را ندیدم تا اینکه انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ درهای زندان را گشود و در تهران توانستم چند باری وی را ملاقات کنم. در آن روزها، بسیاری از مردم فریب دسیسه های امپریالیستی را خورده و در شرایطی که قریب به اتفاق سازمان های سیاسی موجود هم رژیم تازه روی کار آمده را به عنوان یک رژیم ضد امپریالیست و مردمی به توده ها معرفی کرده و از آن پشتیبانی می کردند، توهم به خمینی همه گیر شده بود، توهمی که البته در بستر سرکوبگری ها و ددمنشی های قداره بندان خمینی همچون حبایى ترکیب البته بسیار دیر، یعنی زمانی که دیگر رژیم پایه های خود را مستحکم کرده بود. در آن جو، خیلی از نیروهای ملی و آزادیخواه هم که عمری با رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه کرده بودند، دچار این خوش خیالی شدند که با سقوط شاه، قدرت به نیروهای مردمی منتقل گشته است. در آن جو، طاهر آقا نیز که دچار چنان توهمی بود مدتی به عنوان استاندار خراسان

زیرنویس:
۱- حائری شیرازی ها دو برادر بودند که در آن زمان هر دو دستگیر شده بودند. آقای احمدزاده حاشیه قرآن را در مقابل چشم برادر بزرگتر پاره کرده بود. برادر کوچکتر با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی به "مقام" شایسته خود که همانا جلادی انقلابیون و انسانهای مبارز و آزادیخواه بود دست یافت. او به عنوان امام جمعه جمهوری اسلامی در شیراز کسی بود که علنا اعلام می کرد که مخالفین رژیم را به صحن نماز جمعه بیاورید و در مقابل چشم مردم اعدام کنید!

یورش بورژوازی، علیه انقلاب اکتبر!



توده های مردم، نان، زمین، آزادی و به طور ویژه پایان دادن به جنگی بود که سلطنت تزاری با وارد شدن به جنگ جهانی اول به مردم روسیه تحمیل کرده بود و طی آن دسته دسته سربازان در جبهه های جنگ امپریالیستی جان می باختند. حال آنهایی که اندر مذمت انقلاب و خشونت و از نادرستی انقلاب اکبر حرف می زنند به روی خود نمی آورند که قبل از اکتبر، انقلاب فوریه رخ داده بود و بورژوازی ای که رسماً حکومت را به دست گرفته بود یعنی "دولت موقت"، به جای تلاش برای تحقق خواسته های مردم، بر عکس نه به مردم نان و زمین داد و نه گامی در جهت صلح برداشت. این دولت اتفاقاً بر طبل جنگ کوبید و حتی تلاش کرد آن آزادی هائی که حاصل شرایط انقلاب فوریه بود را هم لگدمال چکمه های ارتش بنماید.

بررسی اسناد تاریخی نشان می دهد که بورژوازی حاکم بر روسیه تزاری بعد از انقلاب فوریه نه تنها به خواست های بدیهی توده های مردم اعتنا نمی کرد، بلکه بارها طبقه کارگر و توده های مردم معترض را به خون کشید. از جمله در ماه آگوست ۱۹۱۷ ژنرال کورنیلف (Lavr Kornilov) فرمانده ارتش وقت روسیه) نیروهایش را با هدف به راه انداختن حمام خونی بسیار بزرگتر از قتل عام کموناردهای پاریس (در ۱۸۷۱) به پتروگراد فرستاد، اما کارگران و سربازان پتروگراد تحت رهبری بلشویک ها مانع از ورود نیروهای کورنیلف به پایتخت شدند. در پی شکست کورنیلف، احزابی که با بورژوازی سازش کرده بودند (منشویکها، اس ارها و ...) بیش از پیش بی اعتبار شدند، اما بلشویک ها نفوذشان فزونی گرفت و به تدریج اکثریت را در شوراها به دست آوردند و درها برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر باز شدند.

بررسی پژوهش های تاریخی موجود نشان می دهد که اتفاقاً برعکس اتهامات سرمایه داران به انقلاب اکتبر و بلشویکها، به خاطر نقش شوراها که در واقع ارکان سیادت کارگران و دهقانان بودند، هر نوع تصمیم گیری در جریان انقلاب در چهارچوبی دموکراتیک انجام می شد، و بحث های گسترده و تصمیم گیری های دموکراتیک انقلابی یکی از نشانه های خصلت دموکراتیک انقلاب بود. به عنوان مثال شبکه ای از کمیته های کارگری در کارخانه های سطح کشور توسعه یافته بود که بحث و گفتگوهای جمعی و دموکراتیک از خصلت های برجسته آنها بود، کمیته های کارگری که بلشویکها توانستند ضمن فعالیت در آنها پشتیبانی آنها را نسبت به خود جلب کرده و آنها را به پایگاهی برای تقویت نفوذ خود تبدیل نمایند. به دلیل خصلت های دموکراتیک حزب بلشویک و پشتیبانی اش از مطالبات مردم بود که طبقه

نقض حقوق بشر و کشته شدن حدود ۱۰ میلیون نفر شد ... این بیانیه هر گونه ادعایی که آموزه های مارکس و یا لنین باید در یک جامعه لیبرال دمکرات جشن گرفته شود را رد می کند.

همانطور که از ادعاهای متن بیانیه فوق آشکاراست، یکی از ترفندهای بورژوازی این است که حمله علیه انقلاب اکتبر را در لفافه دفاع از دموکراسی و نقض حقوق بشر پیش ببرد. یعنی ناقضین اصلی حقوق بشر، سرمایه داران و خادمینشان که از زمان قدرت گرفتنشان تاکنون میلیونها انسان را کشته و قتل عام هائی سازمان داده اند که زبان از بیانش قاصر است در لباس مدافعین آن درآمده و انقلابی را که برای آزادی میلیونها استثمار شده و به دست آنها شکل گرفت و هیچ بودگان را به قدرت رساند را محکوم و نقض کننده حقوق بشر قلمداد می نمایند. یکی دیگر از ترفندهای بورژوازی تحریف انقلاب اکتبر تحت عنوان کودتاست. به عنوان مثال ادعا می شود که انقلاب اکتبر، نه تجلی اراده آزاد توده ها، بلکه کودتایی "غیردمکراتیک" بود. همچنین ادعا می شود که در جامعه روسیه ۱۹۱۷ ابزارهای دموکراسی بورژوازی، مانند انتخابات دموکراتیک و آزاد وجود داشته که کارگران و زحمتکشانش می توانستند از آن طریق به خواسته هایشان برسند و نیازی به انقلاب و مبارزه قهرآمیز نداشتند. یکی دیگر از تحریفات بورژوازی در رابطه با انقلاب اکتبر این است که ادعا می کنند که تصمیم گیری ها در جریان انقلاب در چهارچوبی غیردمکراتیک و بدون رجوع به خواست های طبقه کارگر انجام می شده است.

این ادعا ها را گرچه تاریخ خود انقلاب اکتبر بی اعتبار کرده است اما بی مناسبت نیست که در اینجا بطور گذار به آنها بپردازیم.

انقلاب اکتبر در تداوم انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ و حدود ۸ ماه بعد از آن انقلاب رخ داد. در جریان انقلاب فوریه خواست های کارگران و دهقانان و دیگر

کارگران آگاه جهان در سال جاری، صدمین سالگرد انقلاب اکتبر را جشن گرفتند، انقلابی که چشم انداز آینده جهان را در مقابل دید جهانیان قرار داد. با تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر در ۱۹۱۷ در روسیه نقطه عطفی در پیشرفت تمدن بشر بروز یافت.

از آن زمان تاکنون روزی نبوده که عمال بورژوازی علیه انقلاب اکتبر دست به توطئه نزده و قلمفرسائی نکرده باشند. آنها بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتبر حمله نظامی وسیعی را به توده هائی که انقلاب اکتبر را شکل داده بودند سازمان دادند و بعد از آن هم به هر تلاشی علیه آن، از رواج اتهاماتی بی اساس علیه انقلاب و رهبرانش و مضحک تر از همه ادعای اینکه انقلاب اکتبر نه انقلاب بلکه کودتائی بیش نبود، دست زدند.

حالب است که برغم رشد رویزیونیسم در شوروی و تغییر ماهیت جامعه شوروی و سپس فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، باز هم لحظه ای تبلیغات بورژوازی علیه انقلاب اکتبر فروکش نکرده است تا آنجا که عمال سرمایه داری در صدمین سالگرد انقلاب اکتبر، با تمام قوا علیه آن تبلیغ کرده و تلاش میکنند که از تمایل روزافزون جوانان و کارگران به سوسیالیسم پیشگیری کنند. به این دلیل است که نخبگان حاکم شوروی می دانند که به تحریف و دروغ پردازی علیه مارکسیسم و انقلاب اکتبر و لنین بپردازند، و حتی بکوشند تا برگزاری جشن های سالگرد انقلاب را با استفاده از ابزارهای "دمکراسی" ممنوع کنند، همانطور که به عنوان مثال در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۷، یکی از مرتجع ترین اعضای پارلمان استرالیا، سناتور کری برناردی (رئیس حزب محافظه کار) بیانیه ای را در ممنوعیت جشن های سالگرد انقلاب اکتبر، به پارلمان استرالیا پیشنهاد کرد. (۱) در بیانیه مزبور گفته شده است که: "امسال صدمین سالگرد انقلابی است که منجر به

مثال غالباً برای تحریف انقلاب اکتبر از نظرات فاشیستی شخصی به نام "کارل اشمیت" استفاده می شود. (۳) نظریه پردازان بورژوازی با رجوع به نظرات اشمیت، دولت موقت بعد از انقلاب فوریه را سرزنش می کنند که به اندازه کافی در سرکوب انقلاب ۱۹۱۷ بی رحمی به خرج نداد و این امر منجر به پیروزی بلشویک ها شد. بر این اساس در صدمین سالگرد انقلاب اکتبر درسی که عمل بورژوازی در آمریکا و اروپا و روسیه و ... منتقل کردند این بود که سرکوب ناآرامی های سیاسی-اجتماعی باید پیش از وقوع آنها انجام شود (سرکوب پیشگیرانه)، زیرا که سرکوب بعد از وقوع ناآرامی ها می تواند به شکست دولت منجر شود. با این استدلال است که بورژوازی هر نوع تحریف و دروغ علیه انقلاب اکتبر را ضروری میداند.

جالب است بدانیم که در قوانین کیفری بسیاری از کشورها (مانند آلمان) تهمت و افترا به افراد فوت شده، درست مثل تهمت به زنده ها جرم محسوب می شود. از این رو بورژوازی در همه جا نمی تواند وقایع تاریخی را به آسانی مورد تحریف قرار دهد. اما وقتی موضوع بر سر بی اعتبار کردن انقلاب اکتبر است، وقتی هدف، سرکوب پیشگیرانه انقلاب توده ها میباشد، بورژوازی هر روشی را جایز می داند. از این رو توهین و ناسزا به پیشروان بلشویک که دیگر زنده نیستند، یعنی لنین و استالین به آسانی صورت می گیرد. به همین خاطر باید با بررسی واقعی انقلاب در زمینه های تاریخی آن پادزهر نظری-سیاسی لازم علیه تحریف و فریبکاری و جعلیات تاریخی نخبگان مرتجع بورژوازی فراهم نمود.

هیستری ضد مارکسیستی نخبگان طبقه حاکم در آمریکا، به وضوح ماهیت تبهکارانه خود را در صدمین سالگرد انقلاب نشان داد. نیویورک تایمز که همیشه ادعا می کرد که سوسیالیسم ربطی به زمان حال ندارد، اخیراً ستونی را به این موضوع اختصاص داده که توسط سیمون سباگ مونتیفور Simon Sebag Montefiore یکی از بی شرم ترین مهره های فاشیست طبقه حاکم، اداره می شود. (۴) او در بخشی از سخنان خود در نیویورک تایمز، خزعبلات قدیمی چرچیل را تکرار کرد و نوشت که "لنین خوش شانس بود که آلمان او را مثل باسیل طاعون وارد روسیه کرد تا روسیه را از جنگ خارج کند... دولت باید لنین را پیدا می کرد و می کشت. اما این کار را انجام نداد و لنین موفق شد... حتی آنچه که حمله به کاخ زمستانی و پیروزی مردم می نامند، حمله نبود، پنجره های کاخ قفل نبودند و بلشویک های "مست" از پنجره ها وارد کاخ شدند... اکتبر می توانست مثل بسیاری دیگر از انقلاب های شکست خورده آن دوران، عمر کوتاهی داشته باشد. حملات هماهنگ

انتقال قدرت به دست آنها بودند، خود تودهنی محکمی است بر همه اتهامات بورژوازی علیه انقلاب اکتبر و بلشویکها و رهبران آنها و به حاشیه بردن نقش عظیم توده های کارگر و دهقان در انقلاب.

واقعیت این است که تحریف تاریخ انقلاب اکتبر مختص به صدمین سالگرد این انقلاب نبوده و همیشه جریان داشته است. به عنوان مثال می توان به ماجرای تکذیب گزارش های مستند "والتر دورانتی" توسط نیویورک تایمز اشاره کرد.

روزنامه نیویورک تایمز در سال ۱۹۳۱ یکی از خبرنگارهای خود به نام "والتر دورانتی" را برای تهیه گزارش از جامعه پس از انقلاب به شوروی فرستاد. والتر طی سفرهایش به تحقیقات میدانی و تحلیل جامعه شوروی پرداخت و ۱۲ گزارش جامع تهیه کرد که به خاطر آنها جایزه پولیتزر در سال ۱۹۳۲ را از آن خود کرد. اما با توجه به اینکه تاثیرهای مثبت انقلاب اکتبر بر افکار عمومی دنیای غرب منجر به تشدید وحشت بورژوازی شد، بعداً نیویورک تایمز اعلام کرد که گزارش های "دورانتی" بی اساس بوده و جایزه ای که به او داده شده هم اعتباری ندارد.

کمیته پولیتزر تاکنون دو بار درخواست "نیویورک تایمز" برای بی اعتبار کردن جایزه را رد کرده و اعلام کرده که هیچگونه مدرک موثقی مبنی بر تحریف و فریبکاری در گزارشهای "والتر دورانتی" وجود ندارد. (۲) مثال دیگری از تحریف های طبقه سرمایه دار علیه بلشویک ها، در مورد قتل عام مردم کیف در سال ۱۹۱۹ است که توسط گاردهای سفید که امپریالیستها از آنها حمایت می کردند انجام شد. اما دولتهای امپریالیستی به دروغ تبلیغ می کنند که آن رویداد، قتل عام یهودیها توسط دولت شوروی بوده است. اتفاقاً دولت نوپای شوروی، در حالیکه برای بقای خود درگیر مبارزه شدیدی با ارتش های سفید و مداخلات و تجاوزات امپریالیستی بود، با نژادپرستان و ضد یهودیان نیز مبارزه می کرد و مجرمین ضد یهود را شدیداً مجازات می کرد.

یکی دیگر از تحریف های بورژوازی در رابطه با فحطی در اوایل دهه ۱۹۳۰ است. تحریف نویسان بورژوازی ادعا می کنند که این فحطی عمدی بوده (هولودومر-نسل کشی از طریق تحمیل گرسنگی بوده) و توسط استالین ایجاد شده. اما گزارشهای مشهور والتر دورانتی از شوروی آن دوره، نادرست و مغرضانه بودن اینگونه ادعاهای امپریالیست ها را افشاء کرده است.

جدا از آنچه گفته شد باید تاکید نمود که بورژوازی مستأصل، برای تبلیغ علیه سوسیالیسم، دست به دامن تئوریسین های فاشیست نیز می شود. به عنوان

کارگر که به طور فزاینده ای در کارخانه ها و شوراهای بلشویک ها روی آورده بودند از آنها حمایت کردند.

با نگاهی به حوادث تاریخی انقلاب روسیه می بینیم که پس از تلاش های دولت موقت برای سرکوب بلشویکها و کارگران و دهقانان و حتی حمله به مراکز حزب بلشویک و تلاش برای دستگیری لنین و کوشش ژنرال کورنیلف در اواخر تابستان ۱۹۱۷ برای درهم شکستن انقلاب، مشخص بود که راه حل مسالمت آمیزی که بلشویکها خواهان آن بودند دیگر امکان نداشته و کارگران و ستمدیدگان تنها با سرنگونی دولت موقت میتوانند جنگ را پایان داده و به نان و زمین و آزادی دست یابند. اینها زمینه های انقلاب اکتبر به رهبری بلشویکها بود و نه توطئه تعدادی انقلابی که قصد داشتند با توسل به کودتا به قدرت برسند.

پروژه های بزرگ تاریخی همیشه خود را در قالب مشکلات باورنکردنی نشان می دهند و نیازمند تصمیمات دشوار و ریسک های بزرگ هستند. انقلاب اکتبر، که به طبقه کارگر امکان داد بعد از تلاش شکست خورده کمون پاریس، دولت کارگری خود را در کشور بزرگی چون روسیه تشکیل دهد، دقیقاً چنین پروژه تاریخی عظیم و پیچیده ای بود. این انقلاب که در اوج جنگ خانمانسوز جهانی اتفاق افتاد امپراطوری وسیع و کهنه ای که دژ ارتجاع اروپا بود را به طور قطع منهدم و از بازگشت آن جلوگیری کرد. ابعاد بحران اجتماعی اقتصادی که روسیه را در سال ۱۹۱۷ در بر گرفته بود، سرعت شگفت آور وقایع بین فوریه و اکتبر را تعیین کرد. دولت موقت بورژوایی و متحدانش (امثال منشویک ها) قادر به تنظیم و پیاده کردن هیچ سیاست منسجمی برای مقابله با چنین بحران بزرگی نبودند. دولت موقت حتی پس از سرنگونی سلسله ۳۰۰ساله رومانف در انقلاب فوریه می خواست باز هم قدرت را به سلطنت تزارها یعنی دژخیمان هزاران کارگر و دهقان ستمدیده بازگرداند و این خود یک تودهنی به مطالبات اکثریت مردم ستمدیده روسیه بود که البته با مشت محکم آنها پاسخ گرفت.

بر عکس بورژوازی روسیه و منشویکها و اس ارهای حامی وی که قدرت شوراهای به سوی وی جلب می کردند، بلشویکها از خواسته های مردم پشتیبانی کرده و راه رسیدن به این خواستها را با روشنی نشان می دادند. به واقع نقش تاریخی کارگران در شوراهای تشکیل شده در انقلاب فوریه بدون جنبش مارکسیستی که طبقه کارگر روسیه را از لحاظ نظری و سیاسی در دهه های قبل از ۱۹۱۷ آموزش داده بود، امکان تحقق نداشت. وجود همین شوراهای که بلشویکها خواهان

داری است همچنان ادامه خواهند یافت و انقلاب پیرومندی هم رخ نخواهد داد.

دلیل افزایش تبلیغات بورژوازی علیه انقلاب اکبر و هر گونه مبارزه انقلابی اتفاقاً ترس این طبقه از رشد گرایش توده ها به شناخت کامل تاریخ انقلاب اکبر می باشد. انقلابی که برای اولین بار ثابت کرد که جایگزین کردن سرمایه داری با جامعه ای واقعاً آزاد و برابر نه تنها رویا نیست، بلکه کاملاً امکان پذیر است و می تواند از طریق مبارزات آگاهانه و قهرآمیز طبقه کارگر تحقق یابد. از این روست که تهمت و تحریف بورژوازی علیه انقلاب و بیداری سیاسی، به مثابه بخشی از سرکوب

خشونت آمیز جنبش های انقلابی- اجتماعی هر چه بیشتر فزونی یافته است. این است دلیلی برای طبقه حاکم بر جهان که به خیال خود تلاش می کند که تنها چشم انداز واقعی جهان، سوسیالیسم جهانی را که با انقلاب اکبر بر بخشی از جهان حاکم شد را زیر انبوهی از تحریف و دروغ و فریب دفن کند. در عملکردهای بورژوازی جهانی علیه سوسیالیسم تضاد آشکاری وجود دارد. اگر سیستم سرمایه داری آنطور که طبقه حاکم ادعا می کند در جایگاهی استوار قرار دارد و در حال پوسیدگی کامل نیست، چرا عمال بورژوازی به تحریف و دروغ و تهمت علیه انقلاب و رهبران متوسل می شوند؟ چرا مجبور می شوند در مجلس های قانون گذاری به خاطر دفاع از سرمایه داری بکوشند از ممنوع کردن جشن سالگرد انقلاب اکبر سخن بگویند و بکوشند آموزه های مارکس و انگلس و لنین را سانسور و معتقدین به سوسیالیسم را مجازات کنند؟

از آنجا که هنوز سیستم سرمایه داری در جهان حاکم است، نظامی که همه منابع موجود را صرفاً به نفع الیگارشی مالک سرمایه های مالی غول پیکر مصرف می کند، نابرابری اقتصادی- اجتماعی به سطح تاریخی بی سابقه ای رسیده است به طوری که ۸ فرد میلیاردی در حال حاضر صاحب ثروتی بیش از مجموع دارایی های چهار میلیارد نفر از جمعیت جهان هستند. در این نظم سرمایه داری است که جنگ و کشتار و فقر و فلاکت و ... (که جامعه طبقاتی آنها را دائماً باز تولید می کند)، هر روز ابعاد وسیع تری می گیرد. بورژوازی می داند که این جهان سراسر فقر و نابرابری نمی تواند برای همیشه دوام یابد، می داند که آرمان های آزادی و برابری در اعماق جامعه نفوذ کرده. بورژوازی به خوبی می داند که نیروهای مادی (که بسیار قدرتمندتر از تبلیغات بورژوازی



باقی مانده بود، الیگارشی حاکم بر روسیه همچون سرمایه داران همه کشورهای سرمایه داری تقلا کرد تا آنجا که می تواند با میراث انقلاب اکبر مقابله نماید. برای نمونه ولادیمیر پوتین در رابطه با سالگرد انقلاب اکبر، در یک پروپاگاندا علیه این انقلاب، نظرات دولت های رویزیونیستی پیشین روسیه را علیه انقلاب اینگونه تکرار کرد: "آیا امکان نداشت که به جای انقلاب، از طریق حرکتی تدریجی و پیوسته تکامل بیابیم، نه به قیمت از بین بردن سیستم دولتی و نابودی بی رحمانه زندگی میلیون ها انسان؟" (۵) این اراجیف البته بارها تکرار شده و بارها هم پاسخ گرفته اند. اما به طور کلی، بررسی واقعی انقلاب اکبر در زمینه های تاریخی آن می تواند پادزهر نظری-سیاسی لازم علیه تحریف و فریبکاری و جعلیات تاریخی نخبگان مرتجع بورژوازی فراهم کند.

پوتین به عنوان عضوی از الیگارشی حاکم، طبقه ای که از ترس افزایش تمایل جوانان و کارگران به انقلاب دائماً علیه انقلاب تبلیغ می کند، ادعا می کند که راه حل های مسالمت آمیز برای تغییر شرایط ظالمانه سرمایه داری وجود دارد. او مانند طبقه حاکم روسیه در سال ۱۹۱۷ (که خشمگین از عدم تبعیت توده ها از دولت، و در وحشت از خشونت انقلابی آنها بود) از تکرار انقلاب اکبر به مثابه پاسخ کارگران و زحمتکشان به شرایط کنونی هراس دارد و آنها را به مسالمت دعوت می کند.

بورژوازی توده های مردم را از انقلاب می ترساند. اما کارگران و به خصوص جوانان طبقه کارگر آگاه جهان با نگاه به انقلاب اکبر در می یابند که انقلاب فرایند مرگ نظم اجتماعی کهنه و تولد یک نظم جدید، فرآیندی فوق العاده پیچیده و دردناک، و شدیدترین مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی است. اگر شرایط شدیداً بحرانی و طبقه نوینی که پیام آور نظم نوینی می باشد در صحنه حضور نداشته باشند فقر و جنگ و مصائب دیگری که زائیده سیستم سرمایه

ارتش های سفید می توانست بلشویک ها را جارو کند".

با خواندن این جملات نیویورک تایمز، می بینیم که بین لیبرالهای ضدکمونیست و فاشیست ها تفاوتی وجود ندارد. هر دو عظمت انقلاب اکبر را لاپوشانی و رویدادهای آن را تحریف می کنند؛ هر دو قتل لنین، رهبر محبوب طبقه کارگر و زحمتکشان را آرزوی خود می خوانند. همانطور که فاشیست ها و دیکتاتورهای کمونیست ها را می کشند و می کشند.

در واقع رهنمود نیویورک تایمز این است که تا زمانی که سوسیالیسم می تواند سرمایه داری را تهدید کند، باید رهبران جنبش های سوسیالیستی را شکار کرد و به قتل رساند. حالا به این امر توجه کنیم که همین ردل ها و قاتلین از حقوق بشر دم زده و کمونیستها را به نقض حقوق بشر متهم می کنند!

لیبرالهای ضدکمونیست و فاشیستها فراموش کرده اند که به دنبال انقلاب اکبر، ۱۴ کشور جهان، اتحاد جماهیر شوروی را مورد تهاجم نظامی قرار داده و با کمک به کاردهای سفید همه آنچه از دستشان بر می آمد را برای نابودی انقلاب به کار بستند. اما کارگران و دهقانان شوروی چنان شکست سهمگینی به آنها دادند که آنها اجباراً دمشان را لای پایشان گذاشته و فرار را بر قرار ترجیح دادند.

پیروزی انقلاب اکبر با پیروزی جنگ داخلی ۴ ساله تحکیم و ادامه یافت، امری که به طبقه کارگر امکان داد در جهت ساختمان سوسیالیسم گام بردارد. اما اگر بورژوازی از هجوم نظامی طرفی نیست این به معنای پایان دسیسه های این طبقه مفتخور علیه کارگران انقلابی روسیه نبود. به همین دلیل هم نفوذ از درون جای حمله از بیرون را گرفت. با رشد رویزیونیسم (و نتایج عملی آن، بوروکراسی و امتیازات حزبی-دولتی و ...) دوران بازسازی تدریجی سرمایه داری در روسیه و نهایتاً فروپاشی شوروی آغاز شد. رویزیونیست های حاکم بر شوروی به تدریج قدرت سیاسی را از طبقه کارگر سلب کرده و به تدریج دستاوردهای بزرگ ساختمان سوسیالیسم را نابود ساختند. با رشد رویزیونیسم و کنار گذاشته شدن مارکسیسم- لنینیم، بازسازی سیستم سرمایه داری عملی و تغییر ماهیت قدرت سیاسی در شوروی واقعیت یافت، امری که بزرگترین ضربه به کارگران بود اما بزرگترین خدمت را به سرمایه داری جهان کرد.

با رشد سرمایه داری در روسیه و فروپاشی آنچه به نام ابرقدرت شوروی

شدند چندسال با دسیسه های ضد انقلابی بجنگند تا سرانجام پرچم پیروزی را بر سراسر خاک شوروی به اهتزاز در آورند.

سهیلا دهماسی
اکتبر ۲۰۱۷

زیرنویس ها:

(۱) برای اطلاع از بیانیه مزبور به این لینک مراجعه کنید

<http://www.openaustralia.org.au/senate/?id=2017-10-18.325.2>

(۲) لینک اعلامیه علیه جایزه پولیتزر، نیویورک تایمز:

<https://www.nytimes.com/new-york-times-statement-about-1932-pulitzer-prize-awarded-to-walter-duranty>

(۳) Carl Schmitt کارل اشمیت مسئول تهیه نظریه هایی برای توجیه و دفاع از رژیم نازیسم آلمان بود.

(۴) لینک مقاله "اگر انقلاب روسیه رخ نداده بود چه میشد؟" نوشته Simon Sebag Montefiore در نیویورک تایمز:

<https://www.nytimes.com/2017/11/06/opinion/russian-revolution-october.html>

(۵) لینک سخنان پوتین: <http://valdaiclub.com/files/15781/>

با توجه به آنچه که گفته شد، دو درس بسیار مهم می توان از پیروزی انقلاب اکتبر گرفت. اول این که پیروزی انقلاب سوسیالیستی به شرکت وسیع طبقه کارگر نیازمند است. طبقه ای که بتواند در جریان مبارزات خود رهبری کمونیستی و سازمان یافته ای را شکل دهد. این درس از آنجا که مبتنی بر انقلاب اکتبر می باشد خود تو دهنی محکمی است بر دهان آنانی که انقلاب اکتبر را کودتا می نامند. دوم این که با توجه به هراس بورژوازی از انقلاب سوسیالیستی و از دست دادن همه امکاناتش، هر زمان بورژوازی با تهدید وقوع قیامی انقلابی روبرو شود، بدون شک همه امکانات خود را به میدان خواهد آورد. او از ابزارهای نیرنگ سیاسی و مذهب و تحریف و فریب های نوکران به اصطلاح آکادمیک خود گرفته، تا ارتش و دیگر دستگاه های سرکوب، همه را برای مقابله با انقلاب برخاسته به کار خواهد گرفت و جنگ تمام عیاری را به طبقه کارگر و زحمتکشان تحمیل خواهد کرد. به همین دلیل هم، کارگران وقتی به انقلاب بر می خیزند باید مسلح و سازمان یافته به این امر اقدام نمایند تا قادر شوند با تشبثات دشمن مقابله نموده و پیروزی را به دست آورند. همانطور که با پیروزی قیام و موفقیت انقلاب اکتبر کارگران مجبور

علیه انقلاب هستند) باعث علاقه روزافزون میلیونها نفر از جوانان به سوسیالیسم و انقلاب، و خشم و نفرت آنها علیه سیستم حاکم را گشته است. به عنوان مثال بر اساس نظرخواهی ای که در سال گذشته در آمریکا انجام شد، نیمی از جمعیت جوانان آن کشور سوسیالیسم را به سرمایه داری ترجیح داده و اعلام کردند که سوسیالیسم می تواند جهان را از شر ظلم و نابرابری نجات دهد. درست وحشت از همین واقعیت و این که چنین باورهایی می توانند به جنبش های اجتماعی انقلابی منجر شوند، طبقه سرمایه دار را نگران کرده است.

با اینکه دستاوردهای انقلاب اکتبر آماج حملات مرگبار بورژوازی قرار گرفته است و طبقه سرمایه دار جهانی به خیال خود رسماً مرگ "سوسیالیسم" را اعلام کرده، اما شرایط ظالمانه و وحشت آفرینی که سرمایه داری در جهان ایجاد کرده، منجر به جلب نظر بسیاری از کارگران و زحمتکشان و جوانان آگاه جهان به چشم انداز سوسیالیسم شده است. در واقع انقلاب اکتبر آغاز دوره ای هنوز ناتمام بود، دوره ای که سرنگونی نظام پوسیده سرمایه داری جهانی به مثابه وظیفه فوری و عملی طبقه کارگر جهان باقی مانده است.



گزارشی از آکسیون اعتراضی در حمایت از زندانیان سیاسی و کارگران زندانی در جمهوری اسلامی - آمستردام!

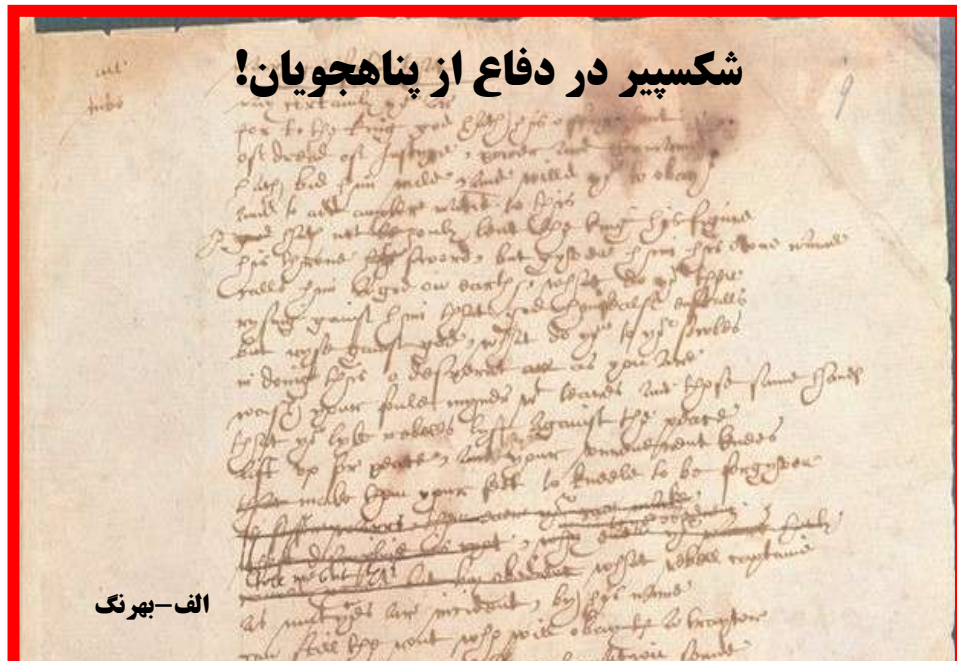
روز شنبه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۷، آکسیون افشاگرانه ای در دفاع از زندانیان سیاسی اسیر در سیاهچال های جمهوری اسلامی در میدان دام آمستردام برگزار شد. شرکت کنندگان در این حرکت مبارزاتی در حالیکه یک صدا از زندانیان سیاسی ای که اسیر دست دژخیمان دیکتاتوری حاکم می باشند و به خصوص کارگران زندانی دفاع می کردند، نسبت به برخورد های سرکوبگرانه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی با زندانیان سیاسی و به ویژه کارگرانی که به خاطر بدیهی ترین مطالبات صنفی خود دستگیر و تحت آزار و شکنجه قرار گرفته اند فریاد اعتراض سر دادند.

برغم هوای سرد و بارانی اما از آنجا که میدان دام آمستردام یکی از مراکز توریستی و شلوغ این شهر می باشد این حرکت مبارزاتی با استقبال مردم مواجه شد. برخی سوال می کردند که در این هوای سرد و بارانی شما چه می خواهید؟ و وقتی با توضیحات شرکت کنندگان تا حدودی در جریان اذیت و آزار کارگران زندانی و زندانیان سیاسی قرار می گرفتند، همدردی خود و حمایتشان از این اعتراض را فوراً اعلام می کردند. حمایت و همدردی با این آکسیون مبارزاتی که از ساعت دو تا ساعت پنج بعد از ظهر ادامه داشت تا حدی بود که یک جوان مبارز هلندی برای نشان دادن همبستگی خود، اطلاعاتی انگلیسی تهیه شده توسط برگزار کنندگان آکسیون را از پشت بلندگو در میدان دام قرائت کرد.

در این حرکت مبارزاتی که فراخوان آن توسط کمیته موقتی که به همین منظور از طرف نیرو ها و مبارزین سیاسی در هلند تشکیل شده بود، منتشر شده بود، شعارهایی از قبیل "جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی، آزاد باید گردد" و "کارگر زندانی آزاد باید گردد" سر داده شد. فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در آمستردام، همراه با آرم سازمان و بنری از تصاویر جنایات رژیم ددمنش جمهوری اسلامی در کنار انقلابیون و دیگر مبارزین این شهر، در این آکسیون شرکت کرده و به افشای جنایات رژیم پرداختند.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد! کارگر زندانی آزاد باید گردد!
جمهوری اسلامی، با هر جناح و دسته، نابود باید گردد!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند
نوامبر ۲۰۱۷



کجا خواهید توانست رفت؟
 کدام دیار شما را با جرمی که بر
 پیشانی دارید خواهد پذیرفت؟
 به کجا خواهید رهید؟
 فرانسه یا بلژیک؟
 آلمان، اسپانیا یا پرتغال؟
 نه، حال این شما؛ بیرون رانده
 شده از خاک خود
 بی هیچ امید برگشتی به سرزمین
 خویش
 و اکنون که خود در مقام بیگانه ای
 پناهجو نشسته اید
 آیا خرسند خواهید بود از اینکه
 پا به دیاری نهاده اید که مردمان اش
 با ناسزا گویی بر علیه تان شوریده و
 یک وجب خاک را از شما دریغ می
 دارند
 مردمانی که خنجرهای عداوت خویش
 را آهیخته و بر گلوها تان نهاده
 و شما را همچون سگی به لگد می
 بندند
 گویی که سزاوار هیچ منزلتی نیستید
 گویی از تبار انسان نامده اید
 چه حسی خواهید کرد اگر با شما
 چنین کنند؟
 این گونه است داستان رنج پناهجویان
 و این گونه است روایت نامردمی ی
 وحشیانه ی شما.»

از نمایشنامه «سر تامس مور»، پرده دوم،
 صحنه چهارم، اثر "آنتونی مان دی"

نمایشنامه ی «مردی برای همه ی فصول»
 اثر «رابرت بُلِت» که در سال ۱۹۶۶ به
 کارگردانی ی «فرد زینه من» بصورت فیلم
 درآمد، در واقع روایت زندگی تامس مور
 می باشد.

انگلستان بیرون رانده اید
 تصویر کنید پناهجویان رنج دیده یی را
 با نوزادانی بر بغل و خانمان ناچیزی بر
 دوش
 لنگ لنگان رهسپار بندرهایند و هرگز
 نیز باز نخواهند گشت
 تصور کنید آنچه طلب می کنید تحقق
 یافته است و
 با غوغای خود حکم خویش را به
 کرسی نشانده اید و
 شادمان کارستان خویش اید
 براستی با این کار خود، به چه توفیق
 یافته اید؟
 به شما خواهیم گفت به چه توفیق
 یافته اید:
 شما با این عمل خود نشان داده اید
 که
 نامردمی و دست زور حرف آخر را می
 زند
 و نیز اینکه
 در صلح و آرامش زیستن خطاست
 و درست با همین میزان و با همین
 معیار است که
 بقای تک تک تان بر باد خواهد بود
 چرا که بی گمان
 اوباشانی دیگر خواهند آمد و
 به حکم خویش
 با همین دست زور امروزی شما
 با همین برهان امروزی شما
 و با همین ادای حق بجانب شما
 علیه خود شما بجانتان خواهند افتاد
 و روزگاری خواهد شد
 که آدمیان همچون ماهیان حریص
 یکدیگر را خواهند بلعید.

حال فرض کنید که عربده هایتان ثمر
 نداده
 و پادشاه بر آن است تا شما را به
 جرم خیانت تبعید کند

تقدیم به همه انسانهای شریف و
 رنج دیده ای که مجبور به ترک
 سرزمین خود گردیده و در اینسوی
 آنها نیز ملعبه ی جور و جهل بخشی
 از میزبانان خویش اند. الف. بهرنک

نوشتن نمایشنامه ی «سر تامس مور» اثر
 «آنتونی مان دی» پس از پنج سال در
 ۱۶۰۱ بالاخره به پایان رسید اما گرفتار تیغ
 سانسور شد و هرگز اجازه ی اجرا نیافت.
 بعد از مرگ ملکه ی انگلستان «الیزابت
 اول» در سال ۱۶۰۳ از چند تن و
 منجمله «ویلیام شکسپیر» درخواست شد
 تا متن نمایشنامه را مورد بازبینی قرار
 دهند. شکسپیر مجموعاً ۱۴۷ سطر به آن
 اضافه کرد که آنچه در زیر می خوانید
 بخشی از آن می باشد. این اضافات تنها
 دستخط باقی مانده از شکسپیر است که
 هم اکنون در موزه ی انگلستان نگهداری
 میشود.

این قسمت از اضافات شکسپیر مربوط
 میشود به صحنه ای که در آن، جمعیت
 انبوهی از مردم معترض در میدان
 «ترافالگار» شهر لندن تجمع کرده و با داد و
 فریاد خواهان بیرون کردن «خارجیان» از این
 کشورند. تامس مور بعنوان مقام عالرتبه ی
 حکومتی در محل حاضر گردیده و خطاب به
 آنها- که درست مثل توده های ناآگاه و
 فریب خورده ی آمریکا و اروپای امروز،
 پناهندگان و خارجیان را مسبب بیکاری و
 معضلات اجتماعی ی موجود در این
 کشورها معرفی می کنند- چنین می
 گوید:

«...
 فرض کنید به آنچه طلب می کنید
 دست یافته اید
 و با عربده هایتان خارجیان را از

سیاست پناهنده ستیزی دولت های امپریالیستی محکوم است!

شهر لینز (Linz) صدها نفر فریاد اعتراض علیه دولت را سر داده بودند.

در جریان این حرکت بزرگ اعتراضی آنچه که شایان ذکر است و بسیاری را به خشم آورد شرکت نکردن اتحادیه کارگری اتریش در تظاهرات امروز بود. از یک فوگلر عضو هئیت مدیره و سخنگوی اتحادیه اعلام کرد که سندیکای کارگری اتریش در اعتراضات اعلام شده علیه دولت سیاه - آبی شرکت نمی کند؛ حتی اگر برخی از شاخه های اتحادیه در آن شرکت کنند! او اعلام کرد که از طریق "مسالمت آمیز" می شود مسائل را حل کرد و باید تا جایی که امکان دارد از اصطکاک پرهیز کرد! به دنبال این مواضع سازشکارانه حزب سوسیالیست های جوان به طعنه اعلام کرد که رهبری اتحادیه منتظر "دعوت نامه" از طرف دولت جدید می باشد تا خواسته های خود را ارائه دهد!! در صورتی که نقش اتحادیه سازماندهی کارگران و تقویت روحیه مبارزه در آنها در مقابل دولت ضد کارگر و زن ستیز اتریش است.

تظاهرات امروز رسماً ساعت ۱۲ ظهر در میدان "قهرمانان وین" خاتمه یافت اما گروه های کوچک معترض اعلام کردند که تا پاسی از شب در آنجا می ماند و با پخش موزیک و سر دادن شعار، مخالفت خود را با دولت ائتلافی ادامه خواهند داد. بعضی از شعارهایی که تظاهر کنندگان در طول مراسم می دادند، عبارت بودند از: "زنده باد همبستگی بین المللی"، "مرگ برفاشیسم"، "نابود باد نظام سرمایه داری".

در جریان این حرکت فراخوان، یک تظاهرات گسترده در سراسر کشور برای روز ۱۳ ژانویه ۲۰۱۸ اعلام شد. تمام احزاب و سازمانهای سیاسی و مدنی و تمامی انسانهای آزاده که مخالف سیاستهای سرکوبگرانه و ضد انسانی دولت جدید هستند در حرکتی سازماندهی شده، اعلام آمادگی کرده اند تا بتوانند حملات وحشیانه از بالا را با مبارزه طبقاتی متضاد از پایین جوابگو باشند. آنها معتقد هستند که وقت آن رسیده که همه مردم خود را برای تظاهرات در مدارس، دانشگاه ها، شرکت ها و ادارات، در مراکز فرهنگ و رسانه ای، در میان مهاجران و پناهندگان، در بخش بیمارستان ها، پرستاران و آموزش و پرورش و در اتحادیه ها آماده کرده و تا می توانند نیروهای بیشتری را علیه دولت نژادپرست و زن ستیز اتریش گرد آورده و سازماندهی کنند.

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران -
وین، اتریش
۱۸ دسامبر ۲۰۱۷**



تظاهرات عظیم نیروهای چپ علیه دولت نژاد پرست اتریش!

است که از جمله منع حق سقط جنین یکی از آنهاست. در برنامه ضد مردمی آنها نابرابریهای اجتماعی بیش از پیش تقویت خواهد شد و نفرت افکنی نسبت به خارجیها شدت خواهد گرفت. به جای فراهم کردن تسهیلات آموزشی هر چه بیشتر برای پناهیجویان و فرزندانیشان، برنامه استرداد آنها به کشورشان در راس کارهای دولت جدید خواهد بود. در آینده بسیار نزدیک بایستی انتظار سقوط هر چه بیشتر درآمد زحمتکششان، تقلیل کمک هزینه های خانوادگی و مراقبت های بهداشتی را داشته باشیم. حمایت دولت از هنر و فرهنگ انتقادی و سازمان های آموزشی نیز به شدت محدود خواهد شد.

شرایط بحرانی جامعه نشانگر آنست که اعتراضات امروز احتمالاً مقدمه ای برای شروع یک مبارزه جدی در مقابل برنامه های جنسیتی، نژادپرستانه و نئولیبرالی دولت ائتلافی سیاه و آبی خواهد بود. یک عده از معترضان خشم خود را با ریختن قیر بر روی یک کیسه گلابی و به آتش کشیدن آن نشان دادند که البته توسط مأموران آتش نشانی خاموش شد و همینطور هنگامی که گروهی از معترضان از میدان "قهرمانان وین" به طرف مجلس راهی شدند، درگیری هایی صورت گرفت و ۳ نفر از تظاهرکنندگان دستگیر شدند. به علت این تظاهرات اعضای دولت جدید و رهبران دو حزب آزادی و مردم اجباراً به دور از چشم معترضین و تحت محافظت شدید امنیتی از درب پشتی مجلس به داخل ساختمان برده شدند.

در این روز بین ۶ تا ۱۰ هزار نفر در تظاهرات شرکت داشتند. اما باید در نظر داشت که قبل از این تظاهرات و در روز شنبه ۱۶ دسامبر ۲۰۱۷ نیز تجمعاتی در شهر های مختلف اتریش رخ داده بود. برای نمونه در شهر گراتز (Graz) تقریباً ۲۰۰۰ نفر به خیابانها آمده بودند. در شهر اینسبروک (Innsbruck) و در شهر سالزبورگ (Salzburg) بین ۲ تا ۴ هزار نفر علیه دولت دست به تظاهرات زده بودند. همین طور در

روز دوشنبه ۱۸ دسامبر ۲۰۱۷، تظاهرات گسترده ای در شهر وین علیه دولت جدید اتریش صورت گرفت. در این روز و در ساعت ۸:۳۰ صبح چندین هزار نفر از بخش های مختلف شهر به طرف "میدان قهرمانان" (Heldenplatz) وین حرکت کردند تا در آنجا علیه دولت ائتلافی موسوم به "سیاه-آبی" دست به یک تجمع اعتراضی بزنند. تظاهرکنندگان در طی مارش شکوهمند خویش مخالفت و خشم شان را نسبت به دولت جدید با سردادن شعارهای مختلف نشان داده و با این کار به همگان اعلام کردند که با همبستگی و اتحاد خود اجازه نخواهند داد که دولت با سیاست های سرکوبگرانه و فاشیستی خود، آن ها را از حقوق اولیه و انسانی شان محروم سازد. در این تظاهرات احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست، فعالین حقوق بشر و زنان آزادیخواه و جوانان مبارز شرکت کردند. در همبستگی با این حرکت بیش از ۱۰۰۰ دانش آموز در اعتراض به دولت و به سیاست های آن در رابطه با آموزش و پرورش دست به اعتصاب زده بودند. به واقع بخش های مختلفی از جامعه علیه دولتی که نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و کاهش هزینه های رفاهی را سرلوحه برنامه کاری خود قرار داده است، به خیابانها آمده بودند.

در دولت ائتلافی جدید حزب مردم اتریش بیشتر امور اقتصادی کشور را در دست خواهد داشت و حزب راست افراطی مسئولیت وزارتخانه های مهم کشور را؛ با توجه به این مسئله آنچه که در آینده بسیار نزدیک به وقوع می پیوندد، این است که وضعیت زندگی اکثر مردم بدتر از آنچه که هست خواهد شد. چرا که هدف دولت ائتلافی جدید تعرض گسترده تر به حقوق کارگران، جوانان، پناهیجویان و زنان است. در برنامه دولت جدید که از حزب راست افراطی آزادی و حزب محافظه کار مردم تشکیل شده، سرکوب هر چه بیشتر حقوق زنان نه تنها در زمینه های اجتماعی و آموزشی بلکه حتی پامال کردن حقوق انسانی آنها نیز اعلام شده

زنده باد همبستگی بین المللی!

انقلاب توده ها گشوده شد از زندان آزاد شد.

قصد ندارم که در اینجا به همه جوانب زندگی مبارزاتی این پدر و انسان عدالتخواه و طرفدار آزادی اشاره کنم. تنها این را بگویم که مأموران رژیم جمهوری اسلامی نیز برای درهم شکستن روحیه مبارزاتی آقای احمدی زاده، او را دستگیر و مورد شکنجه های ددمنشانه خود قرار دادند. شنیدیم که بازجویان و شکنجه گران رژیم حاکم، جسم این مرد استوار و محکم در پیکار آزادیخواهانه را آماج آنچنان شکنجه های ددمنشانه ای قرار داده بودند که مجبور می شدند وی را با صندلی چرخدار به اتاق بازجویی هایشان ببرند.

من بعدها آقای احمدزاده را چند بار در پاریس ملاقات کردم و با هم همصحبت شدیم. در جریان این صحبت ها وقتی می دیدم که او علیرغم همه داغهایی که دژخیمان با کشتن فرزندانش بر دل او نهاده اند و علیرغم همه دردها و رنجهایی که به خاطر حاکمیت رژیم های ضد خلقی شاه و جمهوری اسلامی متحمل شده، همچنان اعتقادات آزادیخواهانه اش را حفظ کرده است، احترامم نسبت به او هر چه بیشتر می شد. او را می دیدم که در نبرد بین مدافعین حق و عدالت با استثمارگران و سرکوبگران مردم، جانب حق و عدالت را دارد. به همین خاطر باید بگویم که آقای احمدزاده در این مصاف بزرگ اجتماعی به شیوه ای زیست که شایسته سپاس و حق شناسی ست.

بدون شک با پیروزی نهایی مردم ما در مبارزه علیه استثمارگران و سرکوبگران، دیر یا زود روزی فرا خواهد رسید که بزرگداشت آقای طاهر احمد زاده و تمامی مبارزین صادق و راستین مردم ما به نحوی که به راستی شایسته آنان است در یک ایران آزاد و آباد و عاری از ظلم و ستم صورت خواهد گرفت. به امید آن روز!

یاد آقای طاهر احمد زاده را گرامی میدارم و برای بازماندگانش شکیبایی و امید به فردای روشن آرزومندم.

فاطمه سعیدی - مادر شایگان
دسامبر ۲۰۱۷

یاد آقای احمدزاده گرامی باد!

توضیح پیام فدایی: آنچه در زیر می آید پیام فاطمه سعیدی (مادر شایگان) - رفیق مادر، به مناسبت درگذشت آقای احمدزاده می باشد که در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۹۶ در مراسم یادبود آقای احمدزاده در پاریس قرائت شد.



**قصه نیستم که بگویم
نغمه نیستم که بخوانی
صدا نیستم که بشنوی
یا چیزی چنان که ببینی
یا چیزی چنان که بدانی
من درد مشترکم
مرا فریاد کن ...**

با درود به همه عزیزانی که برای گرامی داشت یاد انسان آزادیخواه و دردمندی چون آقای طاهر احمدزاده هروی به مراسم یاد بود او آمده اند؛ و گرامی می دارم یاد او را که علیرغم همه دردها و رنج هایی که دو رژیم دیکتاتور شاه و جمهوری اسلامی بر وی تحمیل کردند تا آخر عمر از آزادی مردم ایران دفاع کرد و در صف خلق باقی ماند.

کم نیستند انسانهای شریفی که از ته قلب درد مشترک پدران و مادرانی را درک می کنند که عزیزان و محبوبترین فرزند یا فرزندان آنان را رژیم های مدافع استثمارگران از آنها ربوده و خونشان را بر زمین ریخته اند. آقای احمدزاده نیز پدری بود که فرزندانش را، هم رژیم شاه و هم رژیم جمهوری اسلامی از او گرفتند و ظالمانه با قساوت تمام به قتل رساندند. دو فرزند او، رفقای ما مسعود و مجید احمدزاده، دو کمونیست برجسته ایران و از بنیانگذاران و رهبران چریکهای فدائی خلق بودند که توسط رژیم شاه تیرباران شدند و فرزند دیگر او، مجتبی را دژخیمان جمهوری اسلامی کشتند.

در دوره شاه، در شرایطی که ساواک، رفقا مسعود و مجید احمدزاده را دستگیر و مورد وحشیانه ترین شکنجه ها قرار داده بود، خود آقای طاهر احمدزاده نیز دستگیر و اسیر چنگال دژخیمان رژیم شاه شد. دست اندر کاران رژیم شاه می دانستند که آقای طاهر احمدزاده یک مبارز ضد امپریالیست بود و در نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق برای کوتاه کردن دست انگلیس از منابع نفت ایران مبارزه کرده بود. در آن زمان نیز ساواکی ها همچون اطلاعاتی های جمهوری اسلامی حتی به سن و سال او توجه نکردند و برای این که به رابطه وی با فرزندان انقلابی پی ببرند او را به زیر شکنجه های وحشیانه خود کشیدند و بعد هم به حبس و زندان محکومش کردند. من که خودم تجربه هولناک و زخمهای عمیق ناشی از شکنجه های رژیم شاه را در جسم و روانم حمل می کنم و در جریان مبارزه شاهد مرگ های دلخراش ولی افسانه ای نسلی از بهترین فرزندان مردم ایران و از جمله فرزندان خودم به دست جلادان حاکم بوده ام، خوب درک می کنم که آقای احمدزاده در آن لحظات سرنوشت ساز چه کشیده است؛ و می دانم که او نیز درد و زخم های زندان و داغ از دست دادن جگر گوشه گانش را با مرهم محبت و احترام و حق شناسی مردم و تسلیم نشدن در مقابل دشمن، التیام می بخشید، کما اینکه وی سرفرازانه زندان رژیم شاه را از سر گذراند و موقعی که درب های زندان با

کمک های مالی... از صفحه آخر		رفیق نصرالله احمد شاهی		کانادا	
سوئد		رفیق فاطمه رخ بین		رفیق کبیر مسعود احمدزاده	
بابوکان		رفیق حسن بشیری		رفیق کبیر امیر پرویز پویان	
۵۰۰ کرون		رفیق محمود فولادخانی		رفیق میر هادی کابلی	
۲۰ پوند		رفیق علیرضا قاسمیان		رفیق مهرنوش ابراهیمی	
۲۰ پوند		تجربیات جنگ چریکی شهری		رفیق فاطمه رخ بین	
۲۰ پوند		خاطرات یک چریک از زندان		رفیق مهشید معتضد	
۲۰ پوند		متن نوشتاری نوارهای گفتگو		رفیق اسمیر آذری	
۲۰ پوند				ادامه در صفحه ۷	

برگی از تاریخ!

خاطره ای از

مادر سنجری



زندان عشرت آباد

فیلمبردار هم که دوست او بودند ، از تمامی این مراسم فیلم گرفتند.

این موضوع گذشت و بعد نوبت به برگزاری یادبود رفقای دیگر مثل احمدزاده ها، حاجیان سه پله، آژنگ و دیگران رسید. خانواده های بسیاری از آنها به من گفتند که خانه را در اختیار آنها بگذارم. من هم گفتم "اصلا مانعی ندارد! مردم حسینیہ درست می کنند، حالا ما فدائیہ درست می کنیم". این را به شوخی گفتم. اما ممکن است اجرای چند مراسم به دنبال هم در یک جا، رژیم تازه به دوران رسیده ملایان را حساس کند. این حرف من مورد قبول دیگران قرار گرفت. اما از من خواستند مادر دیگری را برای انجام چنین کاری پیدا کنم. من هم پس از پرس و جوی بسیار، مادر رفیق بهمن آژنگ را پیشنهاد کردم. او گفته بود "طبقه پائین خانه ما در اختیار من نیست، اما طبقه بالا اگر می دانید جای کافی دارد، مانعی ندارد." من شرایط را سنجیده و گفتم "اگر جمعیت به اندازه جمعیتی باشد که در خانه ما بود، گمان می کنم جایی که در طبقه بالاست، کافی باشد." پس از آن، تدارک دیدن مراسمی اینگونه را آغاز کردیم.

قبلا در مراسمی که آقای احمدزاده، پدر چریکهای فدائی، مسعود و مجید هم در آن شرکت کرده بودند شرکت داشتیم. از این رو مادر آژنگ از ایشان نیز دعوت کردند که در مراسم خانه آنها هم شرکت کنند. ایشان هم قبول کرده و آدرس خانه خانم آژنگ را گرفتند. روز موعود همگی نشسته و به صحبت های سخنرانان که اول از همه از جانب خانواده های رفقا زیرم و حاجیان سه پله بود، گوش می دادیم. بعد مادر شهید بهمن آژنگ صحبت کردند. بعد از ایشان نوبت به آقای احمدزاده رسید. ایشان در حال صحبت کردن بودند که ناگهان زنگ خانه به صدا در آمد. چند پاسدار می خواستند داخل خانه شوند که بچه ها با سرگرم کردن آنها به ما مهلت دادند

تا کتاب ها و جزوه ها و روزنامه هائی را که می دانستیم رژیم نسبت به آنها حساسیت زیادی از خود نشان می دهد، جمع کرده و در ماشین لباس شویی بگذاریم. سپس قالی ها را بلند کرده و اعلامیه ها را در زیر آنها پنهان کردیم. بسیاری از دختران جوان انگشترهای خودشان را به من امانت دادند. بعد ها که پاسدار ها برای ورود به خانه اصرار می کردند ، یکی از بچه ها به آنها گفته بود "کارت شما کجاست؟" یکی از پاسداران در پاسخ به این پرسش معقول، اسلحه کوچک خود را از بغلش در آورده بود و گفته بود "اینهم کارت." آنها مانند بلای ناگهانی وارد شدند و همگی را حسابی ترساندند. من به یک خانم جوان گفتم شروع کن به داد زدن و بگو آبستن هستم! شاید بروند." آن خانم حسابی داد و فریاد زد. اما تنها جوابی که شنید، این بود "خواهر، خودت را ساکت کن!"، که آن هم با تحکمی شدید بود. پاسداران بعد از نیم ساعتی سرکشی به این ور و آن ور، گفتند "خانم های مسن می توانند بروند. اما جوان ها باید برای بازجویی برده شوند." خیلی از خانم ها رفتند. یک دختر جوان به من گفت "مادر خواهشمندم که شما نروید و ما را تنها نگذارید." قبول کردم و گفتم "تا آخر با آنها می مانم." بعداً پاسداران تمام خانه را مورد بازرسی دقیق قرار دادند. در اول، همسایه های پایین برخورد خوبی کردند. اما بعداً که پاسدارها حسابی آنها را ترساندند، شروع به داد و فریاد کردند و گفتند "شما از جان ما چه می خواهید؟ از خانه ما بروید بیرون!". اما پاسدارها، درها را بسته بودند. آنها که اجازه نداشتند خارج شوند در روی تختی نشسته بودند. در این موقع، پاسدارها یک کپسول گاز را منفجر کردند و به قدری ترس و دلهره ایجاد کردند که در اثر پریدن آنها به روی تخت، آن هم شکست. صدای وحشتناکی همراه با دود فضای خانه را گرفته بود.

هر چه آقای احمدزاده گفتند بگذارید من به وزیر تلفن کنم قبول نکردند و هر چه می گفت "اینجا فقط یک مجلس یاد بود است." آنها قبول نمی کردند و می گفتند "اینها می خواسته اند اسلحه پخش کنند." قبلا چند نفر، از بالکن خودشان را به منزل همسایه انداخته و فرار کرده بودند. پس از ساعتی همگی باقی ماندگان را با دستانی بسته به زندان عشرت آباد بردند.

دو دختر جوان با من بودند. آن طفلک ها به قدری می ترسیدند که حد نداشت. من گفتم "این مردیکه مامور، مخصوصا ما را آنقدر معطل می کند و دور می زند که ببیند ما می ترسیم یا نه. اصلا نترسید! مگر ما چه جرمی مرتکب شده ایم که بخواهیم از آن جهت بترسیم؟" در آن زندان، در اطاق بسیار بزرگی بودیم. از پتو و لحاف های پاره، بوهایی زننده می آمد. دخترها گرسنه بودند و چیزی برای خوردن نبود. پس از ساعتی به نگهبانان پول دادند.

پس از دوران قیام که من از شهادت کیومرث عزیزم ، آن هم بعد از دو سال از وقوع آن با خبر شدم ، بیش از پیش افسرده و پریشان گشتم. از طرف سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دانشکده صنعتی مراسم یادبود بزرگی به یادش بر پا کردند. جمعیت زیادی در این مراسم شرکت کرده بودند. در آنجا چند نفر دیگر از جمله خانواده یکی از چریکها و عباس سماکار، یکی از هم دادگاهی های مبارز گلسرخی و کرامت هم محبت کرده و در این مراسم سخنانی ایراد کردند. برخورد مردم صادقانه و خوب بود. بیشتر کسانی که در این مراسم شرکت داشتند ، دانشجوی بودند. عده ای هم از خارج آمده بودند. در پایان مراسم ، شرکت کنندگان دست می زدند و همگی یکصدا فریاد بر آورده بودند که "ما باهم متحد می شویم ، تا بر کنیم ریشه استعمار." در آن زمان شنیدم که برخی می گفتند این مراسم برای شهادت کیومرث بوده "چرا در چنین مراسمی دست زده اند" که من به حرفهای آنها توجهی نکردم.

در خانه هم به یاد کیومرث عزیزم مراسمی گرفتیم. در سال بعد که بار دیگر در بهمن ماه می خواستیم این مراسم را برگزار کنیم، خانواده فضیلت کلام با من تماس گرفته و به من پیشنهاد دادند که یاد بود فرزندانمان را با هم بگیریم. گفتم "اصلا مانعی ندارد". در روز موعود از یک سو خانواده فضیلت کلام صحبت کرده و از فرزندان قهرمانشان یاد کردند و از یک طرف هم ما این کار را کردیم. در این مراسم، خانم عاطفه گرگین ، همسر خسرو گلسرخی هم حضور داشتند و از شیوه برگزاری مراسم که به شکل بسیار خوبی به انجام رسید خوششان آمد و از این رو از من در خواست کردند که برای شهید گلسرخی هم در خانه ما مراسمی بر قرار شود. این در خواست را هم اجابت کردم و ایشان به مهمان های خودشان آدرس ما را داده و شام هم از بیرون سفارش دادند و آن مراسم هم به خوبی برگزار شد. برادر گلسرخی هم از قم آمده بودند و عده ای

در باره بیت المقدس



دونالد ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در حالیکه در بدو قدرت گیری اش ریاکارانه فریاد می زد که صلح بین اسرائیل و فلسطین در دسترس است و سعی می کرد خود را صلح طلب جا بزند، روز ۱۵ آذر ماه در اقدامی مردم ستیزانه بیت المقدس را پایتخت اسرائیل نامید و اعلام کرد که سفارت کشورش در تل آویو را به این شهر منتقل خواهد نمود.

واقعیت این است که امپریالیسم آمریکا همواره یار و مددکار دولت اشغالگر اسرائیل بوده و این واقعیت را سیاستهای دهه های اخیر ایالات متحده آمریکا بارها به نمایش گذاشته است. اما آنچه در اقدام اخیر ترامپ قابل تأکید است این واقعیت می باشد که اعلام بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل در خدمت تشدید تنش و گسترش بحران در منطقه قرار دارد. کما این که تصمیم وی با موجی از اعتراض از سوی مردم رنجیده فلسطین و همچنین توده های ستمدیده کشور های عربی مواجه شد. هر چند بیشتر کشورهای جهان به مخالفت با این تصمیم برخاستند اما بحران و تنش که این تصمیم از همان ابتدا ایجاد نمود بار دیگر و به روشنی نشان داد که سیاست امپریالیسم آمریکا درخاورمیانه همانا دفاع تمام عیار از اسرائیل و ایجاد تنش و بحران در منطقه می باشد، تنش که در خدمت پیشبرد سیاستهای تجاوزگرانه امپریالیسم در منطقه و رشد میلیتاریسم قرار دارد.

می خواستند ما را تا در خانه برسانند که در خیابان دیگری پیاده شدیم و پیاده به خانه آمدیم. یکی از دختران خانم آژنگ را چند ماه نگه داشتند. چند نفر دیگر مثل زهره حاجیان سه پله و دیگران را چند هفته نگه داشتند. من از بی وفائی بعضی از دوستان خودمان - مادر ها - دل پر خونی داشتم. به آنها پیغام دادم "خوب امتحانی دادید، رفقای نیمه راه! سر شما را که نمی بریدند! لاف تا عشرت آباد ما را همراهی می کردید!" آنها پس از دریافت پیغام من، پیام دادند "آبروی ما را نبرید! حاضریم هر گونه که شما صلاح بدانید عمل کنیم!". برایشان پیام دادم "همگی فردا دم زندان عشرت آباد جمع شوید. باید برای یاری آنان که در زندان هستند، هر کاری از دستان بر می آید به انجام برسانیم!"

صبح که به در زندان عشرت آباد رفتم، دیدم که همگی آمده اند. حتی مادر جزنی هم آمده بود. در عشرت آباد به ما گفتند که دستگیر شدگان دیروز را به زندان اوین انتقال داده اند، یک کامیون گرفتیم، بالای آن سوار شده و با هم به زندان اوین رفتیم.

در تمام این مدت من همه اش به جاهای گوناگون تلفن کرده، ماجرا را گفته و خواستار آزادی بچه ها می شدم. پاسخی که ما از پاسداران گرفتیم این بود که آنها به ما قول دادند که تمامی دستگیر شدگان را به تدریج و پس از بازجویی آزاد خواهند کرد. پس از مشورتی با هم همه آنجا را ترک کرده و به طرف خانه هایمان برگشتیم.

پس از یک هفته، مادر آژنگ را دیدم. بیچاره از غصه نصف شده بود و رنگ به رو نداشت. مجبور بودم به او روحیه بدهم. چند دفعه هم به آقای احمدزاده زنگ زدم. راستش این بود که از مادر خجالت می کشیدم، چونکه من از ایشان خواسته بودم که مراسم در آنجا بر قرار شود، درست از این رو، احساس مسئولیت و ناراحتی شدیدی داشتم که خوشبختانه این بار به خیر گذشت. اما هنوز اول کار بود، مدت زیادی نگذشته بود که رژیم نقاب انداخت و سپس گام به گام و به تدریج چهره کریه خود را نشان داد و بسیاری متوجه شدند که در طی این مدت، حساسی گول خورده اند و اینها هم از همان قماش شاه هستند. تنها تفاوت اینها با آنها، تفاوت عمامه و تاجی است که جا بجا شده است.

واقعیت آن است که امپریالیست ها در جانی نمی خوابند که زیرش آب باشد! آنها مهره های جدیدی را روی کار آورده بودند. بعد ها آنقدر اتفاقات عجیب و غریبی در ایران روی داد که باور کردنی نبود. در آن زمان که به مراسم خانم آژنگ حمله کردند، رژیم هنوز خوب جا نیفتاده بود و گرته ممکن بود دستگیر شدگان در مراسم را همانجا شهید کنند.

یکی از آنها رفت و برایشان ساندویچی خرید و آورد. بعد از چند ساعت ما را به بازجویی بردند. بازجو از ترس شناخته شدن، به صورتش نقاب زده بود. خیلی از جوان ها را بازجویی کردند. پرسش ها بیشتر از این قبیل بود: "چرا اینجا آمده ای؟ انگیزه تو از شرکت در این مراسم چه بوده است؟ چه کسانی در این جمع را می شناسی؟" شنیدم یکی گفت "آدم منزل همسایه و او مرا به این مراسم برد و کسی را هم نمی شناسم". معلوم بود که مردک مأمور به این زودی ها و به این آسانی ها حرف آنها را باور نمی کرد. همگی را با متد مخصوصی مورد بازجویی قرار می داد. در ابتدا آنها را می ترساند. یکی را صدا می زد و به او می گفت "بیا". بعد گویا که پشیمان شده باشد می گفت "تو نه! آن یکی بیاید!" هیچکس اجازه نداشت بنشیند. چند ساعتی هم به این شکل ما را معطل کردند. از یکی پرسید "تو از شمال آمده ای، چرا به این جلسه آمده ای؟" پاسخ اینگونه بود "دختر خانمی در جمع را از قبل می شناختم، آمده بودم او را ببینم". به هر صورت پس از مدتی نوبت به ما رسید. اوضاع به نظر من با ساواک فرق زیادی نداشت. نمی فهمیدم که با آنهمه فدائی فدائی کردن های اولیه و خود را ظاهراً موافق خانواده رنجیده شهدا و زندانیان سیاسی نشان دادن، حالا چرا باید با ما اینگونه رفتار شود! باور کنید اینهایی که می نویسم اصل جریان است. من بدون توجه به گفته های آن افسر قبلی که به من نصیحت کرده بود باید هنگام بازجویی پس دادن، حالت التماس و خواهش گرفت، اصلاً اعتنائی به بازجویان نکردم و دوباره مثل طلبکارها حرف زدم. به او گفتم "ما قیام کردیم که آزادانه مراسم بگیریم، اگر اوضاع نخواهد اینگونه باشد، پس فرق شما با رژیم شاه چیست؟ تازه شهدای ما را که شما شهید نکرده اید، شاه جلاد مجرم است. مراسم ما به شما چه ربطی دارد؟ چرا مانع مردم می شوید؟". به یاد دارم که در آن زمان رادیو عراق برقرار بود و دائماً به ملاها فحش می داد. من هم با اشاره به این جریان گفتم "فردا رادیو عراق گزارش کار امروز شما را پخش می کند، آیا خجالت ندارد که بگویند با آنهمه تلاش و خون دادن ها، دوستداران و خانواده های فدائیان و خود آنها امروز دوباره باید مراسم خودشان را به طور پنهانی بگیرند؟ آیا در اینصورت حرف های رادیو عراق دروغ است؟ چرا ما حق نداریم دور هم جمع شویم؟" آنها با تعجب به همدیگر نگاه کردند و بعد یکی از آنها اسم من را بر زبان آورد. معلوم بود که مرا می شناسد. مسلماً ساواکی بود، همان فرد پس از نام بردن من گفت "شما می توانید با ماشین ما به منزل خودتان بروید!" من گفتم دو نفر از اقوام هم همراهم هستند! او گفت آنها را صدا کنید. دخترهای جوانی را که همراه من بودند صدا کردم، آنها آمدند. اسم آنها را پرسیدند و بعد از رد و بدل شدن تنها چند کلمه، ما را با ماشین خودشان به طرف خانه بردند.

برگرفته از کتاب: "سرود پایداری، خاطرات مادر سنجری" (صفحه ۱۵۸ تا صفحه ۱۶۲).

برای تهیه این کتاب، از کتابفروشی الکترونیکی انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران دیدن کنید:
<http://www.19bahman.com/IPF-G-Books.html>

کمک های مالی

اتریش

سیاهکل - وین ۸۰ یورو

آمریکا

رفیق شهید فرج الله نیک نژاد ۵۰ دلار

رفیق شهید نسترن آل آقا ۵۰ دلار

رفیق شهید افسر السادات حسینی ۵۰ دلار

رفیق پری آیتی (غزال) دیترویت ۱۰۰ دلار

رفیق شهید شیرین معاضد (فضیلت کلام)

۵۰ دلار

رفیق شهید گلرخ مهدوی ۵۰ دلار

رفیق شهید زهرا آقابی قلهکی ۵۰ دلار

رفیق شهید کرامت الله دانشیان ۵۰ دلار

رفیق شهید حمید مومنی ۵۰ دلار

رفیق شهید علیرضا نابدل ۵۰ دلار

رفیق شهید یوسف زرکاری ۵۰ دلار

رفیق شهید عباس جمشیدی رودباری

۵۰ دلار

رفیق شهید محمد صفاری آشتیانی ۵۰ دلار

رفیق شهید یوسف زرکاری ۵۰ دلار

رفیق شهید سیروس سپهری ۵۰ دلار

رفیق شهید فرخ سپهری ۵۰ دلار

رفیق شهید ایرج سپهری ۵۰ دلار

رفیق شهید جواد سلاحی ۵۰ دلار

رفیق شهید کاظم سلاحی ۵۰ دلار



ایرانیان آزاده و مبارز!

با کمک های مالی خود در هر سطحی.

چریکهای فدایی خلق ایران را

در پیشبرد امر مبارزه یاری کنید!

رفیق شهید حسین سلاحی ۵۰ دلار

رفیق شهید علی اکبر (فریدون) جعفری

۵۰ دلار

چریک فدائی میر هادی کابلی

۱۵۰ دلار

چریک فدائی محمد حسین خادمی

۱۰۰ دلار

چریک فدائی مهدی مسیحا

۱۰۰ دلار

چریک فدائی اسماعیل هادیان ۱۰۰ دلار

چریک فدائی حسین شانه چی ۱۰۰ دلار

مادر انقلابی روح انگیز دهقانی ۱۰۰ دلار

چریک فدائی جمشید هدایتی ۱۰۰ دلار

انگلستان

تجربیات جنگ چریک شهری ۲۰ پوند

پاره ای از تجربیات ۲۰ پوند

رفیق خشایار سنجر ۱۰ پوند

رفیق کیومرث سنجر ۱۰ پوند

رفیق کاظم سعادت ۱۰ پوند

نیشتمان کردستان ۲۵۰ پوند

رفیق مینا طالب زاده ۲۰ پوند

رفیق حسن سعادت ۲۰ پوند

آلمان

نیما

۱۰۰ یورو

پویا

۱۰۰ یورو

رفیق نصرت کریمی

۵۰ یورو

آرمان خلق

۲۰ یورو

کتاب تجربیات

۱۰ یورو

میز کتاب در سمینار هانوفر

۱۶۰ یورو

کمک مالی میز کتاب هانوفر

۲۹ یورو

خلق کرد

۱۰ یورو

فرانسه

رفیق نادر شایگان

۴۰ یورو

رفیق ارژنگ شایگان

۳۰ یورو

رفیق ناصر شایگان

۳۰ یورو

ادامه در صفحه ۱۷

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051

LONDON WC1N 3XX

ENGLAND

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!